

به نام خدای مهربان



بانک سؤالات نهایی
دوازدهم

مجموعه کتاب‌های
پرسؤال

عربی ۳

با خیال راحت (۲۰) شو!

• مهرداد ترکمان
• شاهپور رستی خواه

• برای دریافت امتحان نهایی
دی‌ماه ۱۴۰۲
این کد رو اسکن کن.



فهرست

الدَّرسُ الأوَّلُ

الدِّينُ وَالتَّذَيُّنُ: حُرُوفٌ مُشَبَّهَةٌ بِالْفِعْلِ

٧



درس‌نامه	٨
لغات	١١
سؤالات امتحانی	١٣
پاسخ‌نامه	١٥٥

الدَّرسُ الثَّانِي

مَكَّةُ الْمُكَرَّمَةِ وَالمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ: حَالٌ



٢٧

درس‌نامه	٢٨
لغات	٣١
سؤالات امتحانی	٣٣
پاسخ‌نامه	١٥٧

الدَّرسُ الثَّالِثُ

الكَتَبُ طَعَامُ الْفِكْرِ: أَسْلُوبٌ اسْتِثْنَاءٌ وَ أَسْلُوبٌ حَصَرٌ

٤٥



درس‌نامه	٤٦
لغات	٤٩
سؤالات امتحانی	٥١
پاسخ‌نامه	١١٣

الدَّرسُ الرَّابِعُ

الْفَرْزُ دَقٌّ: مَفْعُولٌ مُطْلَقٌ



٦٣

درس‌نامه	٦٦
لغات	٦٨
سؤالات امتحانی	٧٥
پاسخ‌نامه	١٢٥

٨٣

آزمون‌ها



آزمون‌های نوبت اول	٨٤
آزمون‌های نوبت دوم	٨٨
پاسخ‌نامه	١٢٥

پزنگته

کتاب دوقلوی عربی پز سوال



- تدریس کاملاً تشریحی و پله پله قواعد دوازدهم به همراه مثال‌های فراوان
- بررسی نقش تمام کلمات کتاب درسی و تحلیل صرفی آن‌ها به شکل خط‌به‌خط
- ترجمه خط‌به‌خط کتاب درسی (متن درس، تمرین و...)
- ارائه واژه‌نامه کامل، سطر به سطر و دسته‌بندی جمع‌های مکسر و متضادها و مترادف‌ها
- جمع‌آوری تمام نکات و فوت‌وفن‌های ترجمه جملات از سال دهم تا دوازدهم
- آموزش تمام نکات و قواعد پایه دهم و یازدهم که نمره قابل‌توجهی در امتحانات نهایی دارد.

فروشگاه اینترنتی
shop.mehromah.ir

فروشگاه تلفنی
۰۲۱-۹۶۸۸۴

درس دوم

مَكَّةُ الْمُكْرَّمَةِ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ



الْحَرْشُ الثَّانِي

حال



درسنامه قواعد درس دوم

الحال (قید حالت)

در این درس دربارهٔ «حال یا قید حالت» صحبت خواهیم کرد. به جملات زیر دقت کنید:

- نانوا با حوصله کار می‌کند. ← «با حوصله» قید حالت است.
- معلم با مهربانی درس می‌دهد. ← «با مهربانی» قید حالت است.
- علی آمد در حالی که تیتاب می‌خورد. ← «در حالی که تیتاب می‌خورد» قید حالت است.
- پدر رفت در حالی که کیسه‌ها را حمل می‌کرد. ← «در حالی که کیسه‌ها را حمل می‌کرد» قید حالت است.

همان‌طور که دیدید قید حالت در زبان فارسی دو نوع است:

- ۱ به صورت یک اسم می‌آید. [۲] به صورت یک جمله می‌آید. در زبان عربی هم حال یا به شکل یک اسم می‌آید یا به صورت جمله‌حالیه.
- آن اسمی که حالتش موقع انجام فعل مطرح می‌شود «صاحب حال، ذوالحال یا مرجع» حال نامیده می‌شود.

مثال: يَغْبِذُ الْإِمَامُ اللَّهُ مُخْلِصاً. ← امام، خالصانه خدا را پرستش می‌کند.

فعل فاعل مفعول
(صاحب حال)

• بَدَأْنَا يَوْمَنَا مُضْطَرِّينَ. ← روزمان را با نگرانی شروع کردیم.

فعل و فاعل مفعول م. الیه
(صاحب حال)

• شَجَّعَ الْمُتَفَرِّجُونَ الْأَعْبَ تَعْباً.

فعل فاعل مفعول
(صاحب حال)

← تماشاچیان بازیکن را تشویق کردند در حالی که خسته بود.

• وَاجْهَتْهُ الشَّاكِلُ وَأَنَا كُنْتُ مُعْتَمِداً عَلَى نَفْسِي.

فعل و فاعل مفعول جمله‌حالیه ج. م. الیه
(صاحب حال)

← با مشکلات روبه‌رو شدم در حالی که به خودم اعتماد کرده بودم.

• تَقَوْمُ سَارَا بِأَعْمَالِهَا وَهِيَ وَحِيدَةٌ.

فعل و فاعل ج. م. الیه جمله‌حالیه
(صاحب حال)

← سارا به کارهایش می‌پردازد در حالی که تنهاست.

در مثال‌های بالا یک آشنایی کلی با انواع حال (قید حالت) پیدا کردیم! بدانید که در عربی برخلاف زبان فارسی این‌گونه نیست که هر کلمه‌ای که از راه رسید

بتواند حال شود بلکه کلمه‌ای که می‌خواهد حال شود باید یک سری ویژگی‌ها را داشته باشد تا تازه بتوانیم به آن فرصت حال شدن را بدهیم. طبیعتاً برایتان سؤال می‌شود که این ویژگی‌ها چیست؟ برای آموزش و درک بهتر این ویژگی‌ها باید حال را در دو دسته (اسم و جمله) بررسی کنیم، چون ویژگی‌های هر کدام متفاوت است.

الف. حال مفرد^۱

کلمه‌ای که می‌خواهد حال مفرد شود باید هر چهار ویژگی زیر را داشته باشد:

- ۱ اسم باشد. ← یعنی فعل نباشد.
- ۲ نکره باشد. ← یعنی جزو معرفه‌ها نباشد.^۲
- ۳ معنای وصفی داشته باشد. ← یعنی یا اسم فاعل (سالم، مُصلِح)، اسم مفعول (مسرور، مُحْتَرَم) و اسم مبالغه (غفار) باشد یا بتوان به ترجمهٔ آن «تر»، «ترین» اضافه کرد؛ مثل «فَرِحَ: شاد» که می‌توان گفت «شادتر» یا «شادترین» و یا مثل «جمیل: زیبا» که می‌توان گفت «زیباتر» یا «زیباترین».
- ۴ منصوب باشد. ← یعنی با (بِـ، يَنْ، يَنْ) بیاید.

اگر اسمی همهٔ این چهار ویژگی را همزمان داشت می‌تواند حال شود، که حال بودن یا نبودن آن را در جمله بررسی می‌کنیم؛ مثلاً کلمهٔ «مُجْتَهِداً: کوشا» یک اسم نکره منصوب است که اسم فاعل می‌باشد، پس می‌تواند در جمله نقش حال را بپذیرد. فعلاً چندتا جمله ببینیم تا به سایر نکات برسیم.

مثال: جَاءَ الرَّجُلُ ضَاحِكاً. ← مرد، خندان آمد.

فعل صاحب حال (فاعل) حال

• شاهدتُ الرَّجُلَ فَرِحِينَ. ← مردان را، شاد دیدم.

فعل و فاعل صاحب حال (مفعول) حال

• سَلَّمْنَا عَلَى الرَّجُلِ مُبْتَسِماً. ← به مرد سلام کردیم، در حالی که خندان بود.

فعل و فاعل صاحب حال حال
(مجرور به حرف جر)

• قَامَتِ التَّلَامِيذُ بِالْإِسْمِ بِالنَّاسِ نَشِيطِينَ.

فعل صاحب حال ج. م. الیه
(فاعل)

← دو دانش‌آموز، با انرژی به درس خواندن پرداختند

• وَصَلَ الْمَسَافِرُ إِلَى الْمَطْلِقِ مُتَأَخِّرِينَ.

فعل صاحب حال (فاعل) ج. م. الیه

← مسافر، با تأخیر (دیر) به فرودگاه رسید.

۱- مفرد بودن یعنی این‌که اسم است نه جمله و ربطی به مفرد، مثنی و جمع ندارد.

۲- دقت کنیم که در این حالت ۴ نوع اسم را معرفه می‌دانیم: «ال» دار، علم، ضمیر، معرفه به اضافه (یعنی دو اسم به هم اضافه شوند که اسم دوم معرفه است. ← معلّم الصّف)



مثال: • شاهذنا الساب محزوناً. ● با ناراحتی پدر را دیدیم. ✕

فاعل مفعول حال
(صاحب حال)

• «نا» مثنی یا جمع است، «الأب» مفرد است و «محزوناً» نیز مفرد است، پس مرجع حال (محزوناً) کلمه «الأب» است که از نظر تعداد با آن مطابق است.

• أَرْسَلَ اللَّهُ الْأَنْبِيَاءَ هَادِيًّا. ● خداوند پیامبران را هدایت‌گر فرستاد. ✕

فعل فاعل مفعول حال
(صاحب حال)

• «اللَّهُ» مفرد است، «الأنبياء» جمع است و «هادياً» نیز مفرد است، پس مرجع حال (هادياً) کلمه «اللَّهُ» است که از نظر تعداد با آن مطابق است نه با «الأنبياء».

• يُسَاعِدُ أَخِي مَرْيَمَ قَرَحَةً. ● برادرم با خوشحالی به مریم کمک می‌کند. ✕

فعل فاعل مفعول حال
(صاحب حال)

• «أخ» مذکر است، «مریم» مؤنث است و «قرحة» نیز مؤنث است، پس صاحب حال «مریم» است، زیرا از نظر جنس مطابق حال می‌باشد.

۵ هیچ مصدری (مثل: «تَبَسُّم»، «إِكْرَام»، «استعمال») نمی‌تواند حال باشد، همچنین وزن «فَعُول» (مثل: «خُرُوج»، «وَرُود»، «سُرُور»، «جُلُوس») هرگز حال نیست اما وزن «فَعُول» (مثل: «شُكُور»، «غُيُور»، «غُفُور») چون معنای صفتی دارد، می‌تواند حال باشد.

۶ اسم تفضیل (أَفْعَل، فَعْلَى) معمولاً و اسم زمان و مکان (مَفْعَل، مَفْعَلَة، مَفْعَلَة) هرگز نمی‌توانند حال باشند، ضمناً کلمات «حَقّاً»، «جَدّاً»، «دائماً» هیچ وقت حال نیستند.

۷ اسم‌های «مُـ» دار مثل «مُحَسِّن»، «مُؤْمِن»، «مُبْتَسِم»، مناسب و... می‌توانند حال باشند (نیاز به ترجمه نیست) به جز وزن «مُفَاعَلَة»، «مُفَاعَلَة» و کلمات «مُرُور»، «مُرُوءَة» که مصدر هستند و امکان این‌که حال واقع شوند را ندارند.

۸ دو کلمه «جمعاً: همگی» و «واحداً واحداً: یکی یکی» همیشه نقش حال دارند.

مضد حال‌ها

دقت کنید پنج مورد زیر که شبیه حال هستند را با حال اشتباه نگیرید:

۱ صفت: صفتی که بعد از اسم نکره می‌آید، یعنی موصوف آن نکره است.

مثال: • شاهدتُ رجلاً عالماً. ← مردی دانا را دیدم.

موصوف صفت

← هر دو نکره هستند، ولی صاحب حال معرفه و حال نکره است، پس حال نداریم.

• اشتریتُ بیوتاً جميلةً. ← خانه‌های زیبایی خریدیم.

فعل و فاعل موصوف صفت

← چون هر دو نکره هستند، حال نداریم.

• نَسْتَعْدِمُ فِي الْمَدْرَسَةِ مُعَلِّمِينَ حَاضِرِينَ.

فعل و فاعل ج.م موصوف صفت

← در مدرسه معلمان ماهری را به کار می‌گیریم.

چون هر دو نکره هستند، حال نداریم.

۲ فعل‌های ناقصه: اگر بعد از فعل‌های ناقصه (کان، لیس، صار، أصبح) فعل دیگری نیاید، قطعاً حال نخواهیم داشت، اما اگر بعد از فعل ناقصه، فعل دیگری داشته باشیم ممکن است بعد از آن فعل، حال بیاید یا نیاید، باید بررسی کنیم ببینیم کلمه‌ای مناسب حال داریم یا نه. در واقع دقت کنید خبر افعال ناقصه را با حال اشتباه نگیرید.

چند نکته حیاتی درباره حال

۱ صاحب حال بودن نقش (محل اعرابی) نیست و نقش‌هایی مثل (فاعل، مفعول، مبتدا...) می‌گیرد؛ مثلاً در جمله «يُدِيمُ مَنْصُورٌ عَمَلَهُ سَاعِيًّا: مَنْصُورٌ، با تلاش کارش را ادامه می‌دهد.» کلمه «منصور» نقش فاعل دارد و «ساعياً» حال است، اما اگر بپرسند صاحب حال کدام است؟ می‌گوییم «منصور» که این موضوع تضاد و تعارضی با فاعل بودنش ندارد اگر به مثال‌های قبلی دقت کنید می‌بینید که صاحب حال‌ها مشخص شده‌اند و نقش خود را هم گرفته‌اند (مثل فاعل، مفعول، مبتدا و...).

۲ صاحب حال برخلاف حال که نکره بود، حتماً یک اسم معرفه است؛ یعنی یا «ال» دارد، یا اسم علم (خاص) است، یا ضمیر است و یا معرفه به اضافه فقط حواستان باشد که اسم علم حتی اگر تنوین بگیرد باز هم علم است مثل «منصور» در جمله بالا.

مثال: • هَدَى نُوْحٌ قَوْمَهُ مُشْفَقًا. ← نوح دلسوزانه قوم خود را هدایت کرد.

فعل فاعل مفعول م.آلیه حال

(صاحب حال)

• أَنْصُرُ جُنُودِي فَاشِلِينَ. ← سربازانم را یاری می‌کنم در حالی که شکست

فعل و فاعل مفعول م.آلیه حال

(صاحب حال)

خورده هستند. ← دقت کنید که چون «جُنُود» به ضمیر (ی) اضافه شده و به تبعیت از آن معرفه شده است.

• أَطْعِمُ الْفُقَرَاءَ جَائِعِينَ.

فعل مجهول صاحب حال حال

← به فقیران غذا داده شد در حالی که گرسنه بودند.

۳ حال و صاحب حال باید از نظر جنس (مذکر و مؤنث) و عدد (مفرد، مثنی، جمع) مطابق هم باشند، پس اگر دو اسم در این موارد شباهتی به هم نداشتند قطعاً حال و صاحب حال نیستند.

مثال: • تَقْرَأُ الطَّالِبَتَانِ دُرُوسَهُمَا مُجْتَنِينَ. ← دو دانش‌آموز درس‌هایشان را

صاحب حال (فاعل) حال

تلاشگرانه می‌خوانند. ← هر دو به صورت مثنی و مؤنث آمده‌اند.

• شَجَعَ حَامِدٌ أَصْدِقَاءِي فَرِحًا. ← حامد با شادی، دوستانم را تشویق کرد.

صاحب حال مفعول م.آلیه حال

(فاعل)

← هر دو به صورت مفرد مذکر آمده‌اند.

• صَلَّاتُ النِّسَاءِ خَاشِعَاتٍ. ← زنان، فروتنانه نماز خواندند.

صاحب حال (فاعل) حال

← هر دو به صورت جمع مؤنث آمدند.

• اشتریتُ البضائعَ جميلةً. ← کالاها را خریدم در حالی که زیبا بودند.

صاحب حال حال

(مفعول)

← «البضائع» جمع غیر عاقل است و حالش مفرد مؤنث آمده.

۴ مطابقت حال و صاحب حال از نظر جنس علاوه بر اهمیت در قسمت قواعد نقش بسیار مهمی در سؤالات ترجمه دارد.

یادآوری: فعل های دو مفعولی: همان فعل های گذرا به مفعول و

متمم یا گذرا به مفعول و مسند در فارسی هستند که مهم ترین آن ها عبارت اند از: جَعَلَ (قرارداد) - أَرَى (نشان داد) - أَعْطَى (بخشید) - آتَى (داد) - وَهَبَ (بخشید) - مَنَعَ (بخشید) - كَلَّفَ (مكلف کرد) - حَسِبَ (پنداشت) - عَلَّمَ (یاد داد) - سَمَّى (نامید) - ظَنُّ (گمان کرد، پنداشت) - رَزَقَ (روزی داد) - وَجَدَ (یافت) - وَعَدَ (وعده داد) - ادَّخَلَ (در ... داخل کرد) - صَيَّرَ (قرار داد) - نَصَّبَ (قرار داد) - أَلْبَسَ (لباس پوشاند) - حَمَلَ (تحمیل کرد) - رَزَقَ (روزی داد)

مثال: سَمَّى الْأَبُ وَلَدَهُ صَادِقاً. ← پدر فرزندش را صادق نامید.

فعل فاعل مفعول ۱ م. آیه مفعول ۲

حَسِبْتُ الرَّجُلَ عَالِماً. ← مرد را دانا پنداشتم.

فعل و فاعل مفعول ۱ مفعول ۲

جَعَلَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ مُفْلِحِينَ. ← خداوند مؤمنان را رستگار قرار داد.

فعل فاعل مفعول ۱ مفعول ۲

۵) جملات بدون فعل: غالباً در جملات اسمیه حال مفرد (از نوع اسم) نداریم.

مثال: تِلْكَ الْبَيْتِ فِي الْبَيْتِ الْكَبِيرِ مُجْتَهِدَةً.

مبتدا وابسته ج.م صفت خبر

آن دختر در خانه بزرگ، کوشا است.

بی فعل و بدون حال است.

حُلُّ كُلِّ الْمَسَائِلِ فِي الرِّيَاضِيَّاتِ صَعْبٌ. ← حل تمام مسائل در ریاضیات

مبتدا مایه مایه ج.م خبر (مضاف) (مضاف)

سخت است. بی فعل بدون حال است.

الْبِلَادُ الْغَنِيَّةُ فِي الْعَالَمِ قَلِيلَةٌ. ← کشورهای بی نیاز در جهان کم هستند.

مبتدا صفت ج.م خبر

بی فعل و بدون حال است.

تذکره: گاهی چند حال پشت سرهم می آیند مراقب باشید آن ها را با

موصوف و صفت نکره اشتباه نگیرید.

مثال: نُذَرُّ مُجَدِّينَ نَشِيطِينَ. ← با تلاش و انرژی درس می خوانیم.

فعل و فاعل حال ۱ حال ۲

رَجَعْتُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ غَضَبًا آسِفًا حَزِينًا.

فعل ج.م حال ۱ حال ۲ حال ۳

← با خشم و تأسف و ناراحتی از مدرسه برگشتم.

ب. حال جمله (جمله حالیه)

طبق اطلاعات و مثال های کتاب درسی یک فرمول بیانگر جمله حالیه است:

و (واو حالیه) + مبتدا (معمولاً ضمیر) + خبر

مثال: جاء عليٌ وهو ضاحكٌ. ← علی آمد در حالی که خندان بود.

«هو» مبتدا است و «ضاحكٌ» خبر و هر دو روی هم می شوند جمله حالیه.

ساعتنا و أنت فرحان. ← به ما کمک کردی در حالی که تو شاد بودی.

«أنت» مبتدا است و «فرحان» خبر و هر دو روی هم می شوند جمله حالیه.

شاهدتم المعلم والطلاب يُكْرَمُونَ. ← معلم را دیدید در حالی که

دانش آموزان او را گرامی می داشتند.

«الطلاب» مبتدا است و «يُكْرَمُونَ» خبر و هر دو با هم می شوند جمله حالیه.

مثال: كَانَ الرَّجُلُ الْيَوْمَ لَنَا هَادِياً. ← مرد امروز، برای ما هدایت گر بود.

فعل نداریم. حال نیست.

كَيْسَتِ النِّسَاءُ أَمَامَ الْمَشَاكِلِ الْكَثِيرَةِ فِي الْحَيَاةِ مُضْطَرِبَاتٍ.

فعل نداریم. حال نیست.

خانم ها مقابل مشکلات فراوان در زندگی پریشان نیستند.

أَصْبَحَتِ الْأُمُّ فِي الْبَيْتِ لِأَوْلَادِهَا وَالْآخَرِينَ مُسَاعِدَةً.

فعل نداریم. حال نیست.

مادر در خانه برای فرزندانش و دیگران یاری گر شد.

كَانَ عَلِيٌّ فِي الْيَوْمِ الْمَاضِي يَذْهَبُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ نَشِيطاً.

فعل نداریم حال هم نداریم. فعل ج.م حال

علی در روز گذشته با انرژی (کوشا) به مدرسه می رفت.

صَارَ الرَّجُلُ عِنْدَ النَّاسِ أَمِيناً يُسَاعِدُهُمْ خَالِصاً.

فعل نداریم. حال نداریم. فعل حال

مرد بین مردم امانت داری شد که خالصانه به آن ها کمک می کرد.

۳) مفعول: حواستان باشد که جمله قبل از حال باید کامل باشد، مثلاً در

جمله «لَا يَتَحَمَّلُ الْمُسْلِمُ ظَالِماً» مسلمان، یک انسان ستمگر را تحمل نمی کند.

حال نداریم؛ زیرا جمله قبل از «ظالماً» ناقص است، پس «ظالماً» مفعول است نه حال.

مثال: لَا تُحِبُّ رَاضِياً عَنْ نَفْسِهِ. ← شخص از خود راضی را دوست نداریم.

فعل و فاعل (نحن) مفعول ج.م مایه

يُرْشِدُ الْعُلَمَاءُ جَاهِلِينَ يَطْرُدُ هُمُ النَّاسُ. ← دانشمندان، نادان هایی را که

فعل فاعل مفعول فعل مفعول فاعل (وصفیه)

مردم آن ها را طرد می کنند، ارشاد می نمایند.

لَنْ يَتَرَكَ الْمُؤْمِنُ فَقِيراً يَحْتَاجُ إِلَيْهِ. ← مؤمن تهیدستی که به او نیاز دارد را

فعل فاعل مفعول وصفیه ج.م

ترک نخواهد کرد.

۴) مفعول دوم: دقت کنید برخی از افعال (فعل های دو مفعولی) می توانند

دو مفعول بگیرند؛ پس مفعول دوم را با حال اشتباه نگیرید.

مثال: جَعَلْتُ الْمَعْلَمَ عَالِماً بِأُمُورِي. ← معلم را آگاه به کارهایم قرار دادم.

فعل و فاعل مفعول ۱ مفعول ۲

تَظَنُّ الْأُمُّ الْمَشَاكِلَ سَهْلَةً. ← مادر مشکلات را ساده می پندارد.

فعل فاعل مفعول ۱ مفعول ۲

نُصَيِّرُ الْأَبْوَابَ مَفْتُوحَةً. ← درها را باز می گردانیم.

فعل و فاعل مفعول ۱ مفعول ۲

اگر مفعول اول و دوم را داشته باشیم و بعد از آن ها هم یک اسم مناسب

برای حال شدن بیاید، آن اسم «حال» است.

مثال: أَعْطَيْتُ الْفَقِيرَ خُبْزاً مُشْفِقاً عَلَيْهِ. ← به فقیر دلسوزانه یک نان دادم.

فعل و فاعل مفعول ۱ مفعول ۲ حال ج.م

عَلَّمَ الْمُعَلِّمُ الطَّلَابَ دَرْساً عَالِماً. ← معلم، عالمانه به دانش آموزان

فعل فاعل مفعول ۱ مفعول ۲ حال

درسی آموخت.

دقت کنید «مُشْفِقاً» و «عَالِماً» نمی توانند صفت برای اسم قبل از خود

باشند؛ چون «نان دلسوز» و «یا درس دانا» نداریم.



نکته: در ترجمه جمله حاليه، از فرمول های زیر استفاده می کنیم:

۱ ماضی + مضارع ← ماضی استمراری

مثال: جاء الرجل و هو يضحك. ← مرد آمد در حالی که می خندید.

ماضی مضارع

۲ ماضی + ماضی ← ماضی بعید (ماضی ساده)

مثال: ذهبَتِ مريم و هي اكملت واجباتها. ← مريم رفت، در حالی که تکالیفش

ماضی ماضی

را کامل کرده بود (کامل کرد).

تذکر: حواستان باشد که واو حاليه را به صورت «در حالی که، حال آن که، با این که» ترجمه می کنیم و از حرف «واو» در ترجمه فارسی استفاده نمی کنیم.

مثال: • ساعدنا الرجل و نحن ضعفاء. ← مرد به ما کمک کرد در حالی که (حال آن که، با این که) ما ضعیف بودیم.

• نحسبك صديقاً و أنت خائن. ← تو را دوست می پنداریم در حالی که تو خائن هستی.

لغات

• آت: بده (فعل امر «آتی»)	• جز: کشید	• صَلَّح (يُصْلَح): تعمیر کرد
• آلم (يُؤْلِم): به درد آورد	• جزاة: تراکتور	• طعام: خوراک «جمع: أطعمة»
• أَخَذَ: گرفت، بُرد، برداشت	• جولة علمية: گردش علمی	• عاقل: رفتار کرد
• أحبّاء: دوستان «مفرد: حبيب»	• حاجة إلى: نیازمند	• عامل: کارگر «جمع: عمال»
• أَخَذَ إلى: بُرد	• حاج: حاجی «جمع: حجاج»	• غفا (يَغْفُو): عفو کرد
• أَدَى (يُؤْدِي): انجام داد، منجر شد	• حافلة: اتوبوس	• عصر: زمان «جمع: أعصار»
• أذنب: گناه کرد	• خابِر: زیان کار	• عضو: عضو «جمع: أعضاء»
• أزياء: چهارشنبه	• خيام: چادرها «مفرد: خيمة»	• عُصفور: گنجشک
• أسماك الزينة: ماهیان زینتی	• خطأ: خطا، اشتباه «جمع: أخطاء»	• غين: چشم، چشمه «جمع: أعين»
• أغرب: غریب ترین، شگفت انگیزترین	• خطيئة: گناه «جمع: خطايا»	• غراب: کلاغ
• أقام (يقيم): برپا داشت	• دافع: دفاع کرد	• غالب: چیره
• أطلق: رها کرد	• دمع: اشک «جمع: دموع»	• فرائس: شکارها «مفرد: فريسة»
• ابن: پسر «جمع: أبناء»	• ذائقة: چشنده	• فم: دهان
• إله: معبود «جمع: آلهة»	• ذكريات: خاطرات	• قديم: قدیمی «جمع: قداماء»
• إتصل بـ: با ... تماس گرفت	• راع: رکوع کننده، سر فرود آورده	• قريب: نزدیک، خویشاوند «جمع: أقرباء»
• إشتاق (يشتاق): مشتاق شد	• زجل: مرد «جمع: رجال»	• قرية: روستا «جمع: قرى»
• إشتعان (يستعين): یاری جست	• رجل: پا «جمع: أرجل»	• قمة: قلّه «جمع: قمم»
• إفتتح: خودداری کرد	• رجلى تؤلمنى: پایم درد می کند	• قوى: نیرومند «جمع: أقوياء»
• إنتصر: پیروز شد	• رمى الجمرات: پرتاب ریگ ها (در مراسم حج)	• لا تهنوا (وهن): نُسست نشوید
• بَلَّغ: بلعید	• زار: دیدار کرد، زیارت کرد	• نجأ إلى: به ... پناه بُرد
• بُنَى: پسرکم	• زُرت: دیدار کردم	• مائدة: سفره
• بُنيتى: دخترکم	• زوال: از بین رفتن	• مادة: ماده «جمع: مواد»
• تَذَكَّر: به یاد آورد	• زهق: نابود شد، از بین رفت	• متتالي: پی در پی
• تساقط: پی در پی افتاد	• سادة: آقایان «مفرد: سيد»	• مثال: مثال، نمونه «جمع: أمثلة»
• تَشَرَّف: بزرگی یافت، مشرف شد	• ساز: حرکت کرد	• مَرَّ (يمر): گذر کرد
• تَعَبَّد: عبادت کرد	• سعى: دویدن، تلاش	• مشهد: صحنه
• تكاثبوا: با یکدیگر نامه نگاری کردند	• سَمَك: ماهی «جمع: أسماك»	• مُصْلَح: تعمیرکار
• تصليح: تعمیر	• سَمَكَةُ السَّهْم: ماهی تیرانداز	• مُصيبة: مشکل «جمع: مصائب»
• تلفاز: تلویزیون	• سن: دندان، دندانه «جمع: أسنان»	• مُغجِب بـ: شیفته ...
• تَمَنَّى: آرزو داشت	• شمال: شمال	• مُعْطَل: خراب شده
• تُولِئْنى: ... من درد می کند	• شمّال: چپ	• مكان: جا «جمع: أماكن، أمكنة»
• تمثال: مجسمه «جمع: تماثيل»	• صديق: دوست «جمع: أصدقاء»	• مَلَف: پرونده

• المهواة: علاقه‌مندان «مفرد: الهاوی»	• مهنة: شغل	• منزل: خانه، منزل «جمع: منازل»
• يا أماء: ای مادرم	• وإن: اگرچه، حتی اگر	• مَنَع: بازداشت
• تیری: می‌بیند	• واقف: ایستاده	• مَوْت: مرده «جمع: أموات»
• يُشَبِّه: شبیه به ... است، به ... شباهت دارد	• وَجْه: چهره، رُخ «جمع: وجوه»	• مَوْقِف: ایستگاه «جمع: مواقف»
• يُؤْتُون (آتی): می‌دهند	• وَهَن: سست شد	• مَوْقِفٌ تَضْلِیحِ السَّیَّارات: تعمیرگاه خودرو

واژه‌های مترادف

• غار = كهف (غار)	• حنیف = مُوَحِّد (یکتاپرست)	• آتی = أَعْطَى (داد، بخشید)
• فَرِیْضة = صید (شکار)	• زاز = شَاهِد = نَظَر (دیدار کرد، دید)	• آله = جهاز = أداة (وسيله، ابزار)
• فَرِیْضة = واجب (واجب)	• زارع = مُزارع = فلاح (کشاورز)	• ألم = وَجَع (درد)
• لَجَأ = عاذ (پناه برد)	• ساز = تَحَرَّكَ (حرکت کرد)	• أَدَّى = فَعَلَ (انجام داد)
• مَشْهَد = مَنَظَر (صحنه، منظره)	• ساغذ = نَصَرَ = أَعَانَ (کمک کرد، یاری کرد)	• اسْتَطَاعَ = قَدَّرَ (توانست)
• مُشْتاق = مُعْجَب (شیفته)	• عَیْش = حَیَاة (زندگی)	• السَّاعَى = الْمُجِدِّد = الْمُجْتَهِد (تلاشگر)
• مَضَى = عَبَرَ = مَرَّ (عبور کرد، گذشت)	• عام = سَنَة (سال)	• إشتاق = زَغَب (اشتیاق داشت، رغبت داشت)

واژه‌های متضاد

• ضعیف (ناتوان) ≠ قوی (توانمند)	• تَذَكَّر (به یاد آورد) ≠ نَسِيَ (فراموش کرد)	• أَخَذَ (گرفت) ≠ آتی (داد)
• غالب (چیره، مسلط) ≠ فاشِل (شکست خورده)	• جاء (آمد) ≠ ذَهَبَ (رفت)	• أَطْلَقَ (رها کرد) ≠ أَخَذَ (گرفت)
• مُبَشِّر (مژده‌دهنده) ≠ مُنْذِر (بیم‌دهنده)	• حَيًّا (زنده) ≠ مَيِّتاً (مرده)	• أَعْلَى (بالتر) ≠ أَسْفَلَ (پایین‌تر)
• مَرَّ (عبور کرد) ≠ تَوَقَّفَ (توقف کرد)	• رَكَبَ (سوار شد) ≠ نَزَلَ (پیاده شد)	• أَقْوَى (نیرومندترین) ≠ أَوْعَفَ (ضعیف‌ترین)
• مَسْرُور (خوشحال) ≠ مَحْزُون (ناراحت)	• سَهَّلَ (آسان) ≠ صَعَّبَ (سخت)	• إِنْتَصَرَ (پیروز شد) ≠ فَشِلَ (شکست خورد)
	• صَعِدَ (بالا رفت) ≠ نَزَلَ (پایین آمد)	• بَقِيَ (باقی ماند) ≠ زَالَ (از بین رفت)

جمع‌های مکسر

• أَلْهَة ← إله (معبود)	• أَقْرَبَاء ← قَرِيب (نزدیک، خویشاوند)	• عَمَال ← عَامِل (کارگر)
• أَبْنَاء ← ابن (پسر)	• أَقْوِيَاء ← قَوِي (نیرومند)	• فَرَائِس ← فَرِیْضة (شکار)
• أَجْبَاء ← حَبِيب (دوست)	• أَمَاكِن، أَمَكْنَة ← مَكَان (جا)	• قُرَى ← قَرْیَة (روستا)
• أَشْنَان ← سَنَ (دندان، دندانه)	• أَمَوَات ← مَیْت (مرده)	• قِیم ← قِیمَة (قله)
• أَسْمَاك ← سَمَك (ماهی)	• أَمْثَلَة ← مِثَال (مثال، نمونه)	• قَدَمَاء ← قَدِیم (قدیمی)
• أَخْطَاء ← خَطَأ (خطا، اشتباه)	• تَمَائِل ← تَمَثَال (مجسمه)	• مَصَائِب ← مُصِیْبَة (مشکل)
• أَصْدِقَاء ← صَدِیق (دوست)	• حُجَّاج ← حَاج (حاجی)	• مَوَاد ← مَادَة (ماده)
• أَطْعِمَة ← طَعَام (خوراک)	• خَطَايَا ← خَطِیْئَة (گناه)	• مَوَاقِف ← مَوْقِف (ایستگاه)
• أَعْیُن ← عَیْن (چشم، چشمه)	• خِیَام ← خَیْمَة (خیام، چادر)	• مَنَازِل ← مَنَزل (خانه، منزل)
• أَعَاظِم ← أَعْظَم (بزرگ‌ترها)	• دُمُوع ← دَمْع (اشک)	• وَجُوه ← وَجْه (چهره، رُخ)
• أَعْصَار ← عَصَر (زمان)	• رِجَال ← رَجُل (مرد)	• المَهَوَات ← الهَاوی (علاقه‌مند)
• أَعْضَاء ← عَضْو (عضو)	• سَادَة ← سَیِّد (آقا)	



سؤالات امتحان

لغات

١ ترجم الكلمات التي تحتها خط:

(شهر يور ١٤٠١)

٤٠١. هاتان البنتان قامتا بجولة علمية

٤٠٢. أقوى الناس من عفا عدوه مقتدراً.

(خرداد ١٤٠١)

٤٠٣. هواة أسماك الزينة مُعجبون بهذه السمكة.

٤٠٤. عندما تسقط الحشرة على سطح الماء تبتلعها حية.

٤٠٥. وزعي الجمرات والطواف وزيارة البقيع الشريف.

٤٠٦. من أذنب وهو يضحك، دخل النار وهو يبكي.

٤٠٧. يبقى المحسن حياً وإن نُقل إلى منازل الأموات.

٤٠٨. «وَيُقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راكعون»

٤٠٩. يُسجّع المتفرجون فريقهم الفائز في الملعب.

٤١٠. «ولا تهنوا ولا تخزنوا وأنتم الأغلون»

٤١١. «يا أيُّهَا النَّفْسُ الْمُظْمِئَةُ ارجعي إلى ربك راضية مرضية»

(خرداد ١٤٠١)

٤١٢. أتذكّر خيام الحجاج.

٤١٣. ما هي ذكرياتكمما عن الحج؟

٤١٤. كان النبي يتعبّد في قِمة غار جراء.

٤١٥. سمكة السهم من أعجب الأسماك في الصيد.

٤١٦. ذهب إلى موقف السيارات.

٤١٧. أنا أنمتي أن أشرف لزيارتها.

٤١٨. ليبنى أزور مكة والمدينة المنورة لمرّة أخرى.

تُكرّر (شهر يور ١٤٠٠، شهر يور ٩٨)

(دي ١٤٠٠)

(دي ٩٨)

(شهر يور ٩٨)

(شهر يور ٩٨)

(خرداد ٩٨)

(خرداد ١٤٠٠)

٢ أكتب مفرد أو الجمع المفردات التالية:

٤١٩. الثمائل (المفرد):

٤٢٠. الأمثلة (المفرد):

٤٢١. القرائس (المفرد):

٤٢٢. الهواة (المفرد):

٤٢٣. الدُموع (المفرد):

٤٢٤. الأخطاء (المفرد):

٤٢٥. الوجوه (المفرد):

٤٢٦. العمال (المفرد):

٤٢٧. السن (الجمع):

٤٢٨. العُضُر (الجمع):

٤٢٩. الصنم (الجمع):

٤٣٠. الصديق (الجمع):

٤٣١. الحاج (الجمع):

٤٣٢. الخيمة (الجمع):

٤٣٣. القِمة (الجمع):

٤٣٤. الأعظم (الجمع):

٣ اُنْتَخِبِ الصّحيح في المفرد أو الجمع:

٤٣٥. جمع «المدينة»:

٤٣٦. جمع «العظم»:

٤٣٧. جمع «القرية»:

٤٣٨. مفرد «الرجل»:

٤٣٩. جمع «القريب»:

٤٤٠. مفرد «الأعاجب»:

٤٤١. مفرد «المطاعم»:

☐ الف (المُدُن)

☐ الف (العظام)

☐ الف (القرى)

☐ الف (الرجل)

☐ الف (الأقرباء)

☐ الف (العجيب)

☐ الف (المطعم)

☐ ب (المَدَنِيَّات)

☐ ب (الأعاطم)

☐ ب (القرايا)

☐ ب (الرجل)

☐ ب (القرابين)

☐ ب (الأعجب)

☐ ب (الطعام)

- ☐ الف (الف) المشهد
☐ الف (الف) الذكور
☐ الف (الف) السمكات
☐ الف (الف) الأقوي
☐ الف (الف) الأصاغر
☐ الف (الف) الإمام
☐ الف (الف) الأضعف
☐ ب (ب) الشاهد
☐ ب (ب) الذكريات
☐ ب (ب) الأسماك
☐ ب (ب) الأقوياء
☐ ب (ب) الصغار
☐ ب (ب) الأمة
☐ ب (ب) الضعفاء

۴۴۲. مفرد «المشاهد»:
 ۴۴۳. جمع «الذكرى»:
 ۴۴۴. جمع «السمكة»:
 ۴۴۵. جمع «القوى»:
 ۴۴۶. جمع «الصغير»:
 ۴۴۷. مفرد «الأئمة»:
 ۴۴۸. جمع «الضعيف»:
 ۴۴۹. سمعنا ذكريات الوالدين الماضية ونظرنا إلى دموعهما في عينيهما.
 ۴۵۰. الناس سألوا الشرطي عن وقوف السيارات في هذه الشوارع.
 ۴۵۱. أنتم الأعلون فأمنوا بالله والرسل وأولياءه وهذه الآيات المقدسة.
 ۴۵۲. سافرت إلى أكثر قرى بلادنا وشاهدتها بدقة.
 ۴۵۳. في أيام العطلة بعض مواقف السيارات مفتوحة.
 ۴۵۴. قرأت في كتبنا الدينية أن أولى آيات القرآن نزلت في غار حراء.
 ۴۵۵. تذكرك خيام الحجاج وفرائض الحج في السنوات الماضية.

۴ كم جمع تكسير في العبارات التالية:

- ☐ الف (الف) أربعة
☐ الف (الف) واحد
☐ الف (الف) ثلاثة
☐ الف (الف) إثنان
☐ الف (الف) ثلاثة
☐ الف (الف) واحد
☐ الف (الف) ثلاثة
☐ ب (ب) واحد
☐ ب (ب) إثنان
☐ ب (ب) إثنان
☐ ب (ب) ثلاثة
☐ ب (ب) إثنان
☐ ب (ب) ثلاثة
☐ ب (ب) أربعة

۵. انتخب المترادف أو المتضاد من بين المفردات التالية:

(أعطى - معجب - مؤلم - نسي - منذر - زنى - كهف - فاشل)

۴۶۰. مشتاق =
 ۴۶۱. إطلاق =
 ۴۶۲. ناجح =
 ۴۶۳. مهدي =

۴۵۶. غار =
 ۴۵۷. مبشر =
 ۴۵۸. أتى =
 ۴۵۹. تذكرك =

۶. اجعل علامة الترادف أو التضاد بين المفردات التالية (=):

۴۶۸. عفا ☐ غفر
 ۴۶۹. امتنع ☐ اجتنب
 ۴۷۰. رجل ☐ قدم
 ۴۷۱. استطاع ☐ عجز

۴۶۴. ضاحك ☐ باكي
 ۴۶۵. جالس ☐ واقف
 ۴۶۶. فريسة ☐ صيد
 ۴۶۷. مشهد ☐ منظر

۷. انتخب الصحيح في المترادف المتضاد:

- ☐ الف (الف) سحب
☐ الف (الف) أدنى
☐ الف (الف) عام
☐ الف (الف) ينزل
☐ الف (الف) نشيط
☐ الف (الف) وهن
☐ الف (الف) مضي
☐ الف (الف) إنزال
☐ الف (الف) حياة
☐ الف (الف) جزارة
☐ الف (الف) قذف
☐ الف (الف) أمر
☐ ب (ب) ألم
☐ ب (ب) قام
☐ ب (ب) عام
☐ ب (ب) يقذف
☐ ب (ب) جولة
☐ ب (ب) عاد
☐ ب (ب) زهق
☐ ب (ب) نزول
☐ ب (ب) حية
☐ ب (ب) محب
☐ ب (ب) متتالي
☐ ب (ب) أمر

۴۷۲. المترادف لكلمة «جر»:
 ۴۷۳. المتضاد لكلمة «جلس»:
 ۴۷۴. المترادف لكلمة «سنة»:
 ۴۷۵. المتضاد لكلمة «يصعد»:
 ۴۷۶. المترادف لكلمة «مجدد»:
 ۴۷۷. المترادف لكلمة «لجأ إلى»:
 ۴۷۸. المترادف لكلمة «مر»:
 ۴۷۹. المتضاد لكلمة «ركب»:
 ۴۸۰. المتضاد لكلمة «ميت»:
 ۴۸۱. المترادف لكلمة «هاوى»:
 ۴۸۲. المترادف لكلمة «رمى»:
 ۴۸۳. المتضاد لكلمة «ناهى»:

۸. انتخب الجواب الصحيح حسب ترجمة المفردات المعينة:

- ☐ الف (الف) دختر خوشحال
☐ الف (الف) پرداخت
☐ ب (ب) دختر با خوشحالی
☐ ب (ب) بلند شد

۴۸۴. ذهبت البنت فرحة:
 ۴۸۵. هذا التجار قام بضع منضدة:



- ☐ الف) این‌ها مکان‌هایی است. ☐ ب) این مکان‌ها
- ☐ الف) ماشین ما خراب است. ☐ ب) ماشین خراب ما
- ☐ الف) رسیدم ☐ ب) تماس گرفتم
- ☐ الف) در حالی‌که پشیمان شده بود ☐ ب) و او پشیمان شد
- ☐ الف) هنگام ☐ ب) نزد
- ☐ الف) از ☐ ب) درباره
- ☐ الف) آمد ☐ ب) آورد
- ☐ الف) کوه که ☐ ب) کوهی که
- ☐ الف) آیات اول قرآن ☐ ب) نخستین آیات قرآن
- ☐ الف) تیم برنده‌ما ☐ ب) تیم ما برنده است
- ☐ الف) پسر من ☐ ب) پسرکم
- ☐ الف) دو پایم ☐ ب) پای من
- ☐ الف) تا تعمیر بشود ☐ ب) تا این‌که تعمیر کند
- ☐ الف) سست نشو ☐ ب) من را سست نکن
- ☐ الف) البته ☐ ب) تأکید کردن
- ☐ الف) پرنده ☐ ب) هواپیما
- ☐ الف) نورانی‌کننده ☐ ب) نورانی شده
- ☐ الف) بسیار شکوبا ☐ ب) صبرکنندگان
- ☐ الف) یاری جستن ☐ ب) معین کردن
- ☐ الف) رهایم کن ☐ ب) رها کن
- ☐ الف) منع کردیم ☐ ب) بازداشتنه شدیم

۴۸۶. هذه أماكن:

۴۸۷. سيارتنا المعطلة:

۴۸۸. اتصلت بشركة صديقي:

۴۸۹. صديقي اذنب و هو نديم:

۴۹۰. عند وقوع المصائب:

۴۹۱. نبحث عن محافظة مازندران:

۴۹۲. صديقي جاء بمصلح السيارات:

۴۹۳. الجبل الذي وقع فيه غار جراء:

۴۹۴. أولى آيات القرآن:

۴۹۵. فريقنا الفائز:

۴۹۶. بُني:

۴۹۷. رجلي:

۴۹۸. ليكي يصلح:

۴۹۹. لا تهني:

۵۰۰. بالتأكيد:

۵۰۱. الطائرة:

۵۰۲. المنورة:

۵۰۳. صبار:

۵۰۴. استعانة:

۵۰۵. أطلقني:

۵۰۶. منعنا:

۹ عَيْنُ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ:

الف عَيْنُ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ حَسَبَ التَّرْجُمَةِ:

۵۰۷. الأصدقاء - الأرباء - الأحياء - الأقرباء:

۵۰۸. الجبل - الملق - الثراب - الحجر:

۵۰۹. الغراب - الثعلب - الذئب - الجولة:

۵۱۰. نبى - بُنى - بنتى - أولاد:

۵۱۱. سعى - مُحاول - نشيط - عظم:

۵۱۲. مُحِب - مُشتاق - هواة - مُصلح:

۵۱۳. الملقب - المدرسة - الشلال - الموقف:

۵۱۴. قم - قدم - إتحاه - عين:

ب عَيْنُ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ حَسَبَ الْقَوَاعِدِ مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ:

۵۱۵. أوقات - سيارات - جزرات - جماعات:

۵۱۶. الأسنان - السنوات - الأعين - الأكتاف:

۵۱۷. الجبار - العمال - الكذاب - المداح:

۵۱۸. الأعمال - الإنجاز - التذكير - الإستعمال:

۵۱۹. اذنب - الأعجب - ألجأ - أرجع:

۵۲۰. حُجَّاج - أماكن - شعب - آلام:

۵۲۱. مُسلم - مُسافرة - مُعجب - مَطْلُوق:

۵۲۲. مُتَأَخَّر - مُتَكَاتِب - مُتَشَرَّف - مُجَاهِد:

۵۲۳. أحمر - أغرب - أعلى - أخرى:

(شهریور ۹۹)

(شهریور ۹۸)

(خرداد ۱۴۰۱)

- الجواب: بیان السَّبَبِ:
- الجواب: بیان السَّبَبِ:
- الجواب: بیان السَّبَبِ:
- الجواب: بیان السَّبَبِ:
- الجواب: بیان السَّبَبِ:
- الجواب: بیان السَّبَبِ:
- الجواب: بیان السَّبَبِ:
- الجواب: بیان السَّبَبِ:
- الجواب: بیان السَّبَبِ:

۱۰ ضَعُ في الفراغات كلمة مناسبة من بين القوسين (كلمتان زائدتان):

(مُكَاتِبَةٌ - المواقف - المُعْطَلَّة - رجل - زفي - التلغافز - بُنْيَتِي - مَكْتُوب)

۵۲۴. بُنْيَتِي الصَّغِيرَةُ. (.....)
۵۲۵. عُضْوٌ مِنْ جِسْمِ الْإِنْسَانِ وَ بَعْضُ الْخَيَوَانَاتِ. (.....)
۵۲۶. مَكَانٌ وَقُوفٍ سَيَارَةِ الْأَجْزَةِ وَالْحَافِلَةِ. (.....)
- ۱۱ عَيْنُ الْخَطَا وَالصَّحِيحِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ أَوْ الْوَاقِعِ (x ✓):
۵۳۰. يَهْنُ الْمُتَكَاسِلُونَ لِأَدَاءِ أَمْرِهِمْ لِأَنَّهُمْ لَا يُحِبُّونَ الْإِنْتِصَارَ. (.....)
۵۳۱. الْخِمَرَاتُ تَقَعُ فِي أَعْلَى الْجَبَلِ وَرَأْسُهُ. (.....)
۵۳۲. الْجَزَارَةُ سَيَارَةٌ نَسْتَعْدِمُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَرْزَعَةِ. (.....)
۵۲۷. كِتَابَةُ الرِّسَالِ لِلْآخِرِينَ. (.....)
۵۲۸. آلَةُ لِرُؤْيَا الْبَرَامِجِ وَالْأَفْلَامِ الْمُخْتَلَفَةِ. (.....)
۵۲۹. صِفَةُ لِجِهَازٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاةٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيحِ. (.....)
۵۳۳. صَيْدُ الْفَرِيسَةِ الْخَيَّةِ جَذَابٌ لِبَعْضِ النَّاسِ. (.....)
۵۳۴. إِنَّمَا الذِّكْرِيَّاتُ تَحْدُثُ فِي الْمُسَافَرَةِ. (.....)
۵۳۵. سَمَكَةُ الثَّلَاحِيَا تَأْكُلُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ. (.....)

ترجمة جملات

۱۲ ترجم الجمل التالية:

(شهریور ۱۴۰۰)

۵۳۶. هُنَاكَ طَائِرٌ يَبْنِي عُشَّهُ فَوْقَ قِمَّةٍ بَعِيدَةٍ عَنِ الْخَيَوَانَاتِ.
۵۳۷. أُولَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ (ص) فِي غَارِ جِرَاءٍ.
۵۳۸. أَجِبْ زِيَارَةَ مَكَّةَ الْمُكْرَمَةِ وَالْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ وَ سَوْفَ أَزُورُ هَذِهِ الْأَمَاكِنَ مَرَّةً أُخْرَى.
۵۳۹. وَصَلَ الْمُسَافِرِينَ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَ رَكِبَا الطَّائِرَةَ.
۵۴۰. مَنْ أَذْنَبَ وَ هُوَ يَضْحَكُ دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.
۵۴۱. «وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَغْلَوْنَ»
۵۴۲. هَذِهِ السَّمَكَةُ تُجِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَانِسَ الْخَيَّةَ.

پُر تکرار (شهریور ۹۹، خرداد ۱۴۰۰)

(خرداد ۱۴۰۱)

(شهریور ۱۴۰۰)

(شهریور ۱۴۰۰)

پُر تکرار (خرداد ۱۴۰۰، دی ۱۴۰۰)

(دی ۱۴۰۰)

(خرداد ۱۴۰۱)

(خرداد ۹۸)

پُر تکرار (شهریور ۱۴۰۱، خرداد ۹۸)

(شهریور ۱۴۰۱)

(دی ۹۹)

پُر تکرار (دی ۹۹، شهریور ۱۴۰۱)

۵۴۳. يَا لَيْتَنِي أَذْهَبَ مَرَّةً أُخْرَى إِلَى الْحَجِّ.
۵۴۴. اللَّاعِبُونَ الْإِيرَانِيِّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ فَرِحِينَ.
۵۴۵. لِكَيْتَكَ أَذْنَبْتُ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي.
۵۴۶. الْغَارُ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ لَا يَسْتَطِيعُ صُعودُهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءَ.
۵۴۷. هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ ثَوْرٍ الَّذِي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟
۵۴۸. جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْغَافِ وَ هُمْ يُشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ.
۵۴۹. «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُظْمَنَةُ ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً»
۵۵۰. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ»
۵۵۱. عِنْدَمَا تَسْقُطُ الْخَشِرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلُغُهَا خَيَّةٌ.
۵۵۲. مَا اسْتَطَاعَتِ الْأُمُّ صُعودَ الْجَبَلِ لِأَنَّ رِجْلَهَا تَوَلَّمُهَا.
۵۵۳. يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ قَرِيبَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ.
۵۵۴. إِنَّمَا تُطْلَقُ قَطَارَاتُ الْمَاءِ مُتَتَالِيَةً مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلَاقَ الشَّهْمِ.

۱۳ اِنتْخِبِ التَّرْجِمَةَ الصَّحِيحَةَ:

۵۵۵. «وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»:

☐ (ب) و انسان، ضعیف آفریده شد.

☐ (الف) و انسان ضعیف خلق شد.

۵۵۶. «يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِن نُقِلَ إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ»:

☐ (الف) نیکوکار اگر به خانه مردگان برود، زنده باقی می ماند.

☐ (ب) نیکوکار زنده باقی می ماند اگرچه به خانه های مردگان منتقل شود.

۵۵۷. «وَ أَنَا أَتَذَكَّرُ جَبَلِ النُّورِ»:

☐ (ب) و من کوه نور را به یاد می آورم.

☐ (الف) در حالی که من کوه نور را به یاد می آورم.

۵۵۸. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ»:

☐ (ب) سرپرست شما تنها خدا است.

☐ (الف) تنها سرپرست شما، خدا است.



۵۵۹. «نَحْنُ هَؤُلَاءِ هَذِهِ الْحَيَوَانَاتُ وَلَكِنْ تَغْذِيَّتُهَا صُعْبَةٌ عَلَيْنَا»:

☐ الف) ما علاقه مندان این حیوانات هستیم؛ ولی غذا دادن برایمان سخت است.

☐ ب) ما علاقه مندان این حیوانات هستیم؛ ولی غذا دادن به آن‌ها برایمان سخت است.

۵۶۰. «نَظَرَ عَارِفٌ إِلَى وَالِدِهِ، فَرَأَى دُمُوعَ عَيْنَيْهِ وَهُوَ يَتَعَجَّبُ»:

☐ الف) عارف به پدر خود نگاه کرد، پس اشک‌های چشمانش را دید در حالی که تعجب می‌کرد.

☐ ب) عارف به پدر خود نگاه کرد و او با تعجب اشک‌های چشمانش را دید.

۵۶۱. «الْمُسْلِمُونَ كُلُّهُمْ حِينَ يَرُونَ هَذَا الْمَشْهَدَ، يَشْتَاقُونَ إِلَيْهَا»:

☐ الف) مسلمانان همگی هنگامی که این صحنه را می‌بینند، به آن مشتاق می‌شوند.

☐ ب) همه مسلمانان هنگامی که آن صحنه را می‌بینند، به آن مشتاق می‌شوند.

۵۶۲. «حِينَما أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمُرُّ أُمَامِي دُكْرِيَاتِي»:

☐ الف) وقتی مردم را می‌بینم که به حج می‌روند خاطراتم از برابرم می‌گذرند.

☐ ب) وقتی مردم را دیدم که به حج می‌روند خاطرات از برابرم می‌گذرند.

۵۶۳. «رَأَيْتُ الْوَلَدَ مَسْرُورًا»:

☐ الف) پسر خوشحال را دیدم.

☐ ب) پسر را خوشحال دیدم.

۵۶۴. «رَأَيْتُ الْفَلَاحَ وَهُوَ يَخْمَعُ الْمَحْصُولَ»:

☐ الف) کشاورز را دیدم که محصول را جمع می‌کرد.

☐ ب) کشاورز را دیدم، او محصول را جمع کرده بود.

۱۴) اكْمِلِ الْفَرَاقَاتِ بِالترجمة المناسبة:

۵۶۵. «وَهَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلُغُ صِبَاغَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِ الْخَطَرِ»:

و این ماهی را هنگام خطر سپس بعد از خطر آن‌ها را بیرون می‌آورد.

۵۶۶. «فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسْلِمِي بِأَحَدِ أَصْدِقَائِهِ لِكَيْ يُصْلَحَ سَيَّارَتَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مُصْلَحَ السَّيَّارَاتِ»:

آقای مسلمی با یکی از دوستانش تا ماشین آن‌ها را زیرا او ماشین‌ها بود.

۵۶۷. «إِذَا ظَلَمْتُ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَقُمْ بِهِ وَحِيدًا وَلَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ»:

هرگاه خواستی که در کارت پس به آن پرداز و بر مردم تکیه نکن.

۵۶۸. «تَجْتَهِدُ الظَّالِمَةَ فِي أَدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَآ»:

دانش آموز در تکلیف‌هایش تلاش می‌کند و به مادرش کمک می‌کند.

۵۶۹. «كَانَ النَّبِيُّ يَتَعَبَّدُ فِي قِمَّةِ غَارٍ جَرَاءً»:

پیامبر در غار حرا

۵۷۰. «أَنَا أَتَمَنَّى أَنْ أَتَشَرَّفَ إِلَى زِيَارَةِ مَكَّةَ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَمَعَ الْأَقْرَبَاءِ مَرَّةً أُخْرَى»:

من که بار دیگر با همه و خویشاوندان به زیارت مکه مشرف شوم.

۵۷۱. «أَنْتِ تَعْلَمِينَ أَنَّ رِجْلِي تُؤَلِّمْنِي»:

تو می‌دانی پایم

۵۷۲. «أَتَذَكَّرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مَنَى وَ عَرَفَاتٍ»:

..... حاجیان را در منی و عرفات

۵۷۳. «يَا أَبِي لِمَ تَبْكِي وَقَدْ كُنْتُ فِي الْحَجِّ فِي الْعَامِ الْمَاضِي»:

ای پدرم چرا در حالی که سال حج بودی؟

۵۷۴. «سَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مُتَعَجِّبًا»:

عارف از پدرش پرسید.

۵۷۵. «هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكِل» يَبْنِي عُشَّهُ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفِعَةٍ»:

پرنده‌ای وجود دارد که «برناکل» (او) لانه‌اش را بر فراز کوه‌های می‌سازد.

۵۷۶. «قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقَدَمَاءَ»:

استاد شاگردان اش را

(شهریور ۱۴۰۰)

(شهریور ۹۸)

(شهریور ۹۸)

(خرداد ۱۴۰۰)

(شهریور ۱۴۰۰)

(دی ۱۴۰۰)

(دی ۹۸)

(شهریور ۹۸)

(دی ۹۹)

(شهریور ۹۹)

۱۵ ترجمه الأفعال و الأسماء:

الف ترجم الأفعال و الأسماء المكتوبة:

۵۷۷. ذَكَرَ (یاد کرد)

الف) قَدْ يَذْكُرُ جَدِّي صَدِيقَهُ:

ب) أَذْكُرُوا رَبَّكُمْ:

ج) أَنْتُمْ مَا ذَكَّرْتُمْ صَدِيقَكُمْ:

د) أَيُّهَا الْعَبْدُ، أَذْكُرْتَنِي دَائِمًا:

۵۷۸. صَلَّحَ (تعمیر کرد)

الف) أَنَا فِي مَوْقِفٍ نَصْلِحُ الْحَافِلَاتِ:

ب) هُوَ لَمْ يُصْلِحْ جِرَارَتَهُ:

ج) كَانُوا يُصْلِحُونَ السَّيَّارَةَ:

د) صَلَّحُوا الرِّسَالَةَ رَجَاءً. (شهریور ۱۴۰۱)

۵۷۹. أَطْلَقَ (رها کرد)

الف) لَمْ نُطْلِقْ:

ب) كُنْتُمْ قَدْ أَطْلَقْتُمْ:

ج) يُطْلَقُ:

د) الْمُطْلَقُ:

۵۸۰. تَذَكَّرَ (به یاد آورد)

الف) سَيِّدَتُنَا الْمُدْرَسُ:

ب) الْمُتَذَكِّرُونَ:

ج) التَّذَكُّرُ:

د) لَا تَتَذَكَّرِ الذِّكْرِيَّاتِ الْمُرَّةَ:

۵۸۱. كَتَبَ (نوشت)

الف) كَانَ الْكَاتِبُ يَكْتُبُ مَقَالَةً:

ب) لَقَدْ كَتَبُوا:

ج) الْمَكْتُوبَاتُ:

د) الْكِتَابُ:

۵۸۲. اسْتَعَانَ (یاری جست)

الف) لَمَّا اسْتَعَانُوا:

ب) ﴿وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ﴾:

ج) ﴿...إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾:

د) لَا تَسْتَعِينُوا إِلَّا بِاللَّهِ: (شهریور ۱۴۰۱)

۵۸۳. اِمْتَنَعَ (خودداری کرد)

الف) الظَّالِمُ كَانَ يَمْتَنِعُ عَنِ النَّوْمِ:

ب) مِنْ فَضْلِكَ، اِمْتَنِعْ عَنِ الْأَكْلِ:

د) اِمْتِنَاعٌ مِنَ الْوَاجِبَاتِ

د) الْمُمْتَنِعُونَ (خرداد ۱۴۰۱)

ب اِنْتَجِبِ التَّرْجُمَةَ الْمُنَاسِبَةَ لِلْأَفْعَالِ وَالْأَسْمَاءِ التَّالِيَةِ:

۵۸۴. قَدْ أَحْسَنْتَ:

الف) خوبی کرد

ب) خوبی کرده است

۵۸۵. حَسَنْتَ:

الف) نیک گردید (خوب شد)

ب) نیک گرداند

۵۸۶. قَدْ أَحْسِنُ:

الف) نیکی کرده است

ب) گاهی نیکی می‌کنم

۵۸۷. لَيْتَهُمْ أَحْسَنُوا:

الف) کاش خوبی کنند

ب) کاش خوبی می‌کردند

۵۸۸. كُنْتُ تُحْسِنِينَ:

الف) خوبی می‌کنی

ب) خوبی می‌کردی

۵۸۹. لَا تَحْزَنِي:

الف) ناراحت نشو

ب) مرا ناراحت مکن

۵۹۰. كَانَتْ قَدْ حَسَنْتَ:

الف) نیکو گردانیده بود

ب) نیکو شده بود

۵۹۱. لَعَلَّهُ يَحْسُنُ:

الف) شاید خوب بشود

ب) امید است خوب شده باشد.

۵۹۲. مَنَعْتُ:

الف) باز داشتم

ب) خودداری کردم

۵۹۳. لَا تَمْنَعْنَا:

الف) ما را منع نکن

ب) منع نمی‌کنیم

۵۹۴. اِمْتَنَعْنَا:

الف) ما را منع کرد

ب) خودداری کردیم

۵۹۵. اِمْتِنَاعُ:

الف) بازداشتن

ب) خودداری کردن

۵۹۶. الْمَانِعُ:

الف) بازدارنده

ب) خودداری کننده

۵۹۷. كَانَتْ قَدْ اِمْتَنَعَتْ:

الف) خودداری کرده بود

ب) خودداری کرده است

۵۹۸. اِمْتَنِعِي:

الف) خودداری کن

ب) من را منع کن

۵۹۹. كَانَتْ تُمْنَعُ:

الف) منع می‌شد

ب) خودداری می‌کرد

۶۰۰. تُمْنَعِينَ:

الف) خودداری می‌کنید

ب) خودداری می‌کنی

۶۰۱. لَا تَمْنَعْنِي عَنِ الْخَيْرِ:

الف) مرا از کار خیر منع نکن

ب) از کار خیر منع نکن

۶۰۲. لَمْ مَاعَمِلْتُ:

الف) برای چه کار نکردید؟

ب) کار نکردید

۶۰۳. عَامِلٌ بِالْحَسَنَةِ:

الف) عمل کننده به نیکی

ب) به نیکی رفتار کن

۶۰۴. كَانُوا يُعَامِلُونَ:

الف) رفتار می‌کردند

ب) کار می‌کردند

۶۰۵. قَدْ تَعْمَلُونَ:

الف) کار کرده‌اید

ب) شاید کار کنید

۶۰۶. الْمُعَامِلُ:

الف) کارگر

ب) رفتار کننده

۶۰۷. لَنْ يُعَامِلُونَنَا بِالسَّيِّئَةِ:

الف) با ما به بدی رفتار نخواهند کرد

ب) (در آینده) با ما بد رفتاری نمی‌کنند

۶۰۸. الْمَعْمَلُ:

الف) محل کار، کارگاه

ب) کار شده

۶۰۹. عُرِفْنَا:

الف) شناخته شدیم

ب) آشنا شده‌ایم



- ☐ (ب) معرفی کنندگان
- ☐ (ب) آشنا می شوی
- ☐ (ب) ما را شناخته بود
- ☐ (ب) ما را شناخت
- ☐ (ب) معرفی کنید
- ☐ (ب) من را شناخت
- ☐ (ب) می شناسند
- ☐ (ب) آشنا شدن با یکدیگر

- ☐ (الف) آشنا شوندگان
- ☐ (الف) می دانی
- ☐ (الف) شناخته بودیم
- ☐ (الف) با ما آشنا می شود
- ☐ (الف) معرفی کردند
- ☐ (الف) من را معرفی نکرد
- ☐ (الف) یکدیگر را می شناسد
- ☐ (الف) معرفی شدن

- ۶۱۰. الْمُعْرِفُونَ:
- ۶۱۱. تُعْرِفِينَ
- ۶۱۲. كَانَ قَدْ عَرَفْنَا:
- ۶۱۳. تَعْرِفَ عَلَيْنَا:
- ۶۱۴. عَرَفُوا:
- ۶۱۵. لَمْ يُعْرِفْنِي:
- ۶۱۶. يَتَعَارَفُونَ:
- ۶۱۷. التَّعَارُفُ:

۱۶ اِقْرَأِ النَّصَّ الثَّانِي ثُمَّ أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ:

- سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُطْلِقُ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتَتَالِيَةً مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ تُشَبِّهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ وَتُطْلِقُ هَذَا السَّهْمَ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْخَشَرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ وَعِنْدَمَا تَسْقُطُ الْخَشَرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلُغُهَا حَيَّةٌ.
- سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَهِيَ تَسِيرُ مَعَهَا. إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شِمَالِ إِفْرِيقِيَا. وَهَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلُغُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِ الْخَطَرِ.
۶۱۸. مَتَى تَبْلُغُ سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا صِغَارَهَا؟
۶۱۹. كَيْفَ تُطْلِقُ سَمَكَةُ السَّهْمِ قَطْرَاتِ الْمَاءِ؟
۶۲۰. أَيُّ سَمَكٍ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الدُّنْيَا؟
۶۲۱. مَتَى تُخْرِجُ سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا صِغَارَهَا مِنْ فَمِهَا؟
۶۲۲. أَيْنَ تَعِيشُ سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا؟

قواعد

۱۷ عَيْنُ الْحَالِ فِي هَذِهِ الْعِبَارَاتِ:

۶۲۳. وَرَدَ جَدِّي مِنَ الْبَابِ فَوَقَفْنَا مُحْتَرِمِينَ لَهُ.
۶۲۴. سَاعَدْتُ زَمِيلَتِي صَدِيقَتَهَا رَاغِبَةً.
۶۲۵. أَجَابَ الظَّالِبُ عَنْ سُؤَالِ الْمُدْرُسِ سَرِيعاً.
۶۲۶. مَشَيْتُ مَسَافَةً بَعِيدَةً لِيُزَارَةَ وَالِدَتِي مُفْتِخِراً.
۶۲۷. شَاهَدْتُ أَحَاكَ الصَّغِيرَ الْيَوْمَ نَاجِحاً فِي عَمَلِهِ.
۶۲۸. الظُّلَّالُ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مُبْتَسِمِينَ.
۶۲۹. «خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفاً»
۶۳۰. يَمْشِي الظُّفْلُ فَرِحاً.
۶۳۱. يَذْهَبُ هَذَا الطَّبِيبُ إِلَى الْمُسْتَشْفَى مُشْتاقاً إِلَى خِدْمَةِ النَّاسِ.
۶۳۲. الظَّالِبَاتُ يَتَزَكَّرْنَ صُفُوفَهُنَّ مُشْتَاتَاتٍ لِلذَّهَابِ إِلَى بُيُوتِهِنَّ.
۶۳۳. تَذْهَبُ صَدِيقَتِي إِلَى مِهْرَجَانِ الْفِلْمِ وَحِيدَةً.
۶۳۴. قَبْلَ أَخِي سَفَرَةِ الشَّمَالِ مُتَرَدِّداً.
۶۳۵. وَصَلَ الْمُسَافِرُونَ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبُوا الطَّائِرَةَ.
۶۳۶. إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَقُمْ بِهِ وَحِيداً وَأَنْتَ لَا تَعْتَمِدُ عَلَى النَّاسِ.
۶۳۷. يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيّاً وَإِنْ كَانَ فِي مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.
۶۳۸. «بَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ»

۱۸ عَيْنُ الْحَالِ وَادْكُرْ نَوْعَهُ (نَوْعُ الْحَالِ: الْاسْمُ أَوِ الْجُمْلَةُ):

۶۳۹. تُحِبُّ الْمُعَلِّمَةُ التَّلْمِيزَاتِ مُحْتَرَمَةً فِي الصَّفِّ.
۶۴۰. نَقَرْنَا هَذَا الْكِتَابَ الْقِيمَ وَنَحْنُ مُحِبُّوهُ.
۶۴۱. عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذْهَبُ الْعِدَاوَةُ سَرِيعَةً.
۶۴۲. مَنْ أَذْنَبَ وَهُوَ يُضْحَكُ، دَخَلَ النَّارَ وَهُوَ يَبْكِي.
۶۴۳. «وَلَا تَهْنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ»

(دی ۱۴۰۰)

(خرداد ۹۸)

(شهریور ۱۴۰۱)

(خرداد ۱۴۰۰)

(خرداد ۱۴۰۱)

(دی ۹۸)

(شهر يور ١٤٠٠)

٦٤٤. رأينا العُمال و هم اشتغلوا بِعَمَلِهِمْ.
٦٤٥. بعضُ الناس يُحبّون أن يُسافروا راكبينَ فى القطار أو الطائرة.
٦٤٦. قُتلوا مظلومينَ فى ساحةِ الحربِ.
٦٤٧. قامَ كُلُّ الطَّلَبَةِ أمامَ المُعلِّمِ و هم سلّموا عليه بِاللُّغَةِ العَرَبِيَّةِ.
٦٤٨. جَلَسَتِ المديراتُ فى زاويةٍ مِنَ القاعةِ وَ هُنَّ ناظراتُ إلى الحَفْلَةِ.
٦٤٩. يَقرأ أَحْمَدُ الكُتُبَ المُخْتَلِفَةَ وَ هو شابٌ فَسَوْفَ يَتَعَلَّمُ مَعلوماتٍ كَثيرةً.
٦٥٠. الطالبتانِ تَقرآنِ دُروسَهُما مُجدِّتينِ.
٦٥١. «و تَنسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتَلَوْنَ الكِتَابَ»

١٩ اكمل الفراغ حسب أسلوب الحال:

٦٥٢. أَجابَتِ إلى السُّؤالِ وَ هى فَرِحَةٌ بِذلكِ. (الطالِبَةُ - الطالِبُ)
٦٥٣. الْمُؤْمِنُونَ يَتَعَصَّمُونَ بِحَبْلِ اللَّهِ (خاضعين - خاضعين)
٦٥٤. رَجَعَ الطُّفلانِ إلى أُمِّهِما (باكيتين - الباكتين)
٦٥٥. تَذْهَبُ إلى المدرِسةِ ماشياتِ. (الطالِبَاتُ - الطَّلَبُ)
٦٥٦. عَفَوْنَا عَنِ خَطِيئَتِكَ (خالصاً - خالصين)
٦٥٧. قامَتِ للإجابةِ وَ هى مُؤدِّبَةٌ. (تلميذة - التلميذة)
٦٥٨. يَحْضُدُ مَحاصيلَهُمْ وَ هم راجونَ بِبَيْعِها. (الْفلاحون - فلاحون)
٦٥٩. رأيتُ المزارِعينَ فى المَرْزَعَةِ وَ بِالزَّراعَةِ. (هما مشغولان - هم مشغولون)
٦٦٠. المرءُ يَصِلُ إلى أَهدافِهِ فى حَياتِهِ. (مُجدداً - وَ هو مُجدد)
٦٦١. يَسألُ بَعْضُ رُملاتى سِؤالاً عَنِ الأُستاذِ (خائفين - خائفات)
٦٦٢. هَجَمَ العدوُّ على هذه الأَرْضِ (غاصباً - وَ هى غاصبة)
٦٦٣. كَانَتْ يُواصلِنَ إلى الحَديقَةِ راغباتِ. (الطُفلاتُ - طُفلات)
٦٦٤. شَجَّعَ هؤلاءُ طالِباً نَمودَجِياً (مُشفقين - مُشفقات)
٦٦٥. قَرَأْتُ شاعرةَ القصيدةِ لِلْحَضارِ. (مُبْتسمةً - جميلةً)

٢٠ إنتخب الحال من الجوابين:

- | | | |
|--|--|---|
| ٦٦٦. نُشاهدُ عارفاً وَ هو جالسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ. | ☐ الف) جالس | ☐ ب) هو جالس |
| ٦٦٧. سَمَكَةُ السَّهْمِ تُطْلِقُ قَطاراتِ الماءِ مِنْ فَمِها متتاليةً بِقُوَّةٍ كَثيرةً. | ☐ الف) كثيرة | ☐ ب) مُتتاليةً |
| ٦٦٨. يُرشدنا مُعلِّمُنا إلى الصُّراطِ المُستقيمِ مُشفقاً فى الصَّفِّ دائِماً. | ☐ الف) دائماً | ☐ ب) مُشفقاً |
| ٦٦٩. اليَوْمَ أُمى رَقَدَتْ فى المُستشفى لِلعلاجِ مَسرورةً بِسرعةٍ. | ☐ الف) بِسرعةٍ | ☐ ب) مَسرورةً |
| ٦٧٠. يُحِبُّ أبى زيارَةَ مَكَّةَ كَثيراً وَ يذهبُ إليها راغباً. | ☐ الف) راغباً | ☐ ب) كَثيراً |
| ٦٧١. «يا أَيُّها النَّفْسُ المُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إلى رَبِّكِ راضيةً مرضيةً» | ☐ الف) المُطْمَئِنَّةُ | ☐ ب) راضيةً |
| ٦٧٢. «رَجَعَ جُنودُنا الأَقوياءُ مِنْ ساحاتِ الحربِ مُنتصِرِينَ» | ☐ الف) مُنتصِرِينَ | ☐ ب) الأَقوياءُ |
| ٦٧٣. «و يُقيمونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتونَ الزَّكاةَ وَ هم راكِعُونَ» | ☐ الف) راكِعُونَ | ☐ ب) هم راكِعُونَ |
| ٦٧٤. «اقتَرَبَ لِلناسِ حَسابُهُمْ وَ هم فى غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ» | ☐ الف) هم فى غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ | ☐ ب) مُعْرِضُونَ |
| ٦٧٥. مِنْ ماتَ بِوَجْهِينِ، ماتَ خاسِراً لا وَجَةَ لَهُ. | ☐ الف) خاسِراً | ☐ ب) وَجْهِينِ |
| ٦٧٦. نرى الشُّبابَ النَّشِيطِينَ فى مُجْتَمَعِنا راجينَ الوُصولِ إلى أَهدافِهِمْ. | ☐ الف) راجين | ☐ ب) النَّشِيطِينَ |
| ٦٧٧. يُشجِّعُ المُتَفَرِّجونَ أَفَرَّتَهُمُ الفائزينَ مَسرورِينَ. | ☐ الف) الفائزين | ☐ ب) مَسرورِينَ |

مرور قواعد گذشته

٢١ إنتخب الجواب حسب قواعد المفردات:

- | | | |
|---------------|---|---|
| ٦٧٨. مُزارِع: | ☐ الف) الجمع التَّكْسِير | ☐ ب) المفرد و المذكر |
| ٦٧٩. أُمِّم: | ☐ الف) المؤنث | ☐ ب) المذكر |
| ٦٨٠. أولاد: | ☐ الف) مُفْرَدُهُ «الوالد» | ☐ ب) مُفْرَدُهُ «الولدة» |



٦٨١. وَقُوع:	☐ الف) الجمع «لِلوَاقِعَةِ»	☐ ب) المفرد المذكر
٦٨٢. وَجْهَيْن:	☐ الف) الجمع السالم للمذكر	☐ ب) المثنى للمذكر
٦٨٣. إِطْلَاق:	☐ الف) المفرد والمذكر	☐ ب) جمع التذكير ومفردة «طَلَّاق»
٦٨٤. تَعَامَل:	☐ الف) الفعل الماضي	☐ ب) الفعل المضارع
٦٨٥. حِرَاء:	☐ الف) التَّكْرَةِ	☐ ب) المَعْرِفَةِ
٦٨٦. تَمَتَّى:	☐ الف) الماضي	☐ ب) المضارع
٦٨٧. أُخْرَى:	☐ الف) المذكر	☐ ب) المؤنث
٦٨٨. أَعْيُن:	☐ الف) المذكر	☐ ب) المؤنث
٦٨٩. تَعَبَّد:	☐ الف) الاسم والمفرد	☐ ب) فِعْلٌ لِضَمِيرٍ «هِيَ»
٦٩٠. أَتَى:	☐ الف) مضارعه «يُؤْتِي»	☐ ب) مضارعه «يَأْتِي»
٦٩١. يُقِيمُ:	☐ الف) ماضيه «قَامَ»	☐ ب) ماضيه «أَقَامَ»
٦٩٢. نَفْس:	☐ الف) المؤنث وجمعهُ «أَنْفُس»	☐ ب) المذكر وجمعهُ «نُفُوس»
٦٩٣. أَمَكَّنَ:	☐ الف) مُفْرَدُهُ مذكر	☐ ب) مُفْرَدُهُ المؤنث

٢٢ عَيْنُ الْمُخَلِّ الإِعْرَابِي لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطٍّ:

٦٩٤. «جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ»	٧٠٢. الْمَرْءُ الْمَجْدُّ يَكْتَسِبُ بِالْمُحَاوَلَةِ شَيْئًا يُرِيدُ.
٦٩٥. وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مُبْتَسِمًا.	٧٠٣. سُوءُ الظَّنِّ يُفْسِدُ الْأُمُورَ وَيَذِلُّنَا عَلَى الشُّرُورِ.
٦٩٦. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»	٧٠٤. تَكَلَّمُوا صَادِقِينَ مَعَ الْآخِرِينَ فِي حَيَاتِكُمْ.
٦٩٧. حَضَرَ الْمُسَافِرُ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ.	٧٠٥. «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا»
٦٩٨. الْأُمَّةُ الْإِسْلَامِيَّةُ مُتَّحِدَةٌ فِي أُمُورِهَا.	٧٠٦. الْأَعْدَاءُ قَادِرُونَ عَلَى أَنْ يُسَلِّطُوا عَلَيْنَا.
٦٩٩. جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلَافُزِ وَشَاهَدُوا الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ.	٧٠٧. جَزَبَ اللَّهُ هُمُ الْغَالِبُونَ.
٧٠٠. «وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ»	٧٠٨. يَهْلِكُ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ قَدْرَهُمْ.
٧٠١. اجْتَمَعَ الْمُسْلِمُونَ فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ مُطَالِبِينَ بِحُقُوقِهِمْ.	٧٠٩. فَزَرَ الْمُشْرِكُونَ خَائِفِينَ نَادِمِينَ.

٢٣ عَيْنُ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ فِي هَذِهِ الْعِبَارَاتِ:

٧١٠. الْمَعْمَلُ الْقَدِيمُ الْيَوْمَ مُعْظَلٌّ. (اسمُ المكان - الخبر):	(دي ٩٨)
٧١١. لَعِبَتِ الطِّفْلَةُ فِي الْغُرْفَةِ صَامِتَةً. (الفاعل - المجرور بالحرف الجاز - الحال):	
٧١٢. إِنَّهُ رَجُلٌ صَبَإٌ وَمُحْتَرَمٌ. (اسمُ المفعول - الصِّفَةُ):	(خرداد ٩٨)
٧١٣. لَكُنْكَ أَذْنَتْ هَذِهِ الْفَرِيضَةَ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي. (المفعول - الصِّفَةُ - المُضَافُ إِلَيْهِ):	
٧١٤. الْغَارُ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ. (اسمُ الفاعل - المُضَافُ إِلَيْهِ):	(خرداد ١٤٠١)
٧١٥. رَأَيْتُ قَاسِمًا وَهُوَ جَالِسٌ تَحْتَ شَجَرَةٍ. (اسمُ الفاعل - اسمُ التَّكْرَةِ):	
٧١٦. مُصَلِّحُ السَّيَّارَاتِ الشَّابُّ حَازِقٌ. (المُضَافُ إِلَيْهِ - الخبر):	
٧١٧. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (المبتدأ - المُضَافُ إِلَيْهِ - اسمُ الفاعل):	
٧١٨. تَرَكَ أُولَئِكَ الطُّلَابُ قَاعَةَ الْإِمْتِحَانِ مُبْتَسِمِينَ. (الفاعل - المفعول - الحال - المصدر):	
٧١٩. يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقَهُمُ الْفَائِزَ فِي الْمَلْعَبِ. (اسمُ المكان - اسمُ الفاعل):	
٧٢٠. كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَمَا يَتَذَكَّرُ مَكَّةَ الْمُكَرَّمَةَ يَشْتَاتِي أَنْ يَزُورَهَا. (اسمُ المفعول - اسمُ الفاعل - المفعول - الصِّفَةُ - الخبر):	(شهرير ١٤٠٠)
٧٢١. تِلْكَ الْحَادِثَةُ لَمْ تُضْعِفْ عَزَمَهُ لِلْوُصُولِ إِلَى أَهْدَافِهِ. (المبتدأ - المفعول - جمع التَّكْسِيرِ):	
٧٢٢. وَمَنْ لَمْ يَتَحَمَّلْ زَلَّلَ الصَّدِيقَ مَاتَ وَحِيدًا. (المُضَافُ إِلَيْهِ - الحال):	
٧٢٣. أَنْتَ تَعْلَمِينَ أَنَّ رِجْلِي تُؤَلِّمُنِي. (المفعول - المبتدأ - المُضَافُ إِلَيْهِ):	
٧٢٤. تَعَلَّمْتُ مِنَ الذَّهْرِ أَنْ أَعْفُو النَّاسَ خَالصًا. (المجرور بالحرف الجاز - الحال):	
٧٢٥. إِنَّ سَيَّارَتَنَا مُعْظَلَّةٌ وَأَبِي أَخَذَهَا إِلَى مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ. (اسمُ المبالغة - اسمُ المكان - اسمُ المفعول):	(دي ١٤٠٠)

٢٤) إنتخب الصحيح:

٧٢٦. عَيْنُ الْفِعْلِ الْمَاضِي وَ الْحَالِ عَلَى التَّرْتِيبِ: «أَقْوَى النَّاسِ مَنْ انْتَصَرَ عَلَى غَضَبِهِ سَهْلًا».
- ☐ الف) أقوى - سهلاً ☐ ب) انتصر - سهلاً
٧٢٧. عَيْنُ الْمُضَافِ إِلَيْهِ وَ الْحَالِ وَ الْخَبَرِ عَلَى التَّرْتِيبِ: «وَجَدْتُ قُدْرَتِي فِي الدِّرَاسَةِ وَ هِيَ مُوَهِّبَةٌ لِي».
- ☐ الف) ضمير «الياء» - هي مُوَهِّبَةٌ - مُوَهِّبَةٌ ☐ ب) قُدْرَتِي - مُوَهِّبَةٌ - فِي الدِّرَاسَةِ
٧٢٨. عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لَضَمِيرِ «الياء»، «خَزِينًا» وَ «مَأْيُوسًا» عَلَى التَّرْتِيبِ: «صَدِيقِي فَشِلَ فِي عَمَلِهِ وَ مَا بَقِيَ خَزِينًا مَأْيُوسًا فَأَدَامَهُ».
- ☐ الف) المُضَافُ إِلَيْهِ - الْحَالُ - الصِّفَةُ ☐ ب) المُضَافُ إِلَيْهِ - الْحَالُ - الْحَالُ
٧٢٩. عَيْنُ الصِّفَةِ، الْحَالِ عَلَى التَّرْتِيبِ: «يَا أَتَيْتَهَا النَّفْسُ الْمُظْمَنِيَّةُ إِرْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً».
- ☐ الف) مَرْضِيَّةٌ - رَاضِيَةٌ ☐ ب) الْمُظْمَنِيَّةُ - مَرْضِيَّةٌ
٧٣٠. عَيْنُ الْخَبَرِ، الْمُضَافِ إِلَيْهِ وَ الْمَفْعُولِ عَلَى التَّرْتِيبِ: «هَذَا الْعَمَلُ عَاقِبَةٌ مِنْ نَسِيِ الْمَسَاكِينِ وَ الْيَتَامَى».
- ☐ الف) عَاقِبَةٌ - مَنْ - الْمَسَاكِينِ ☐ ب) الْعَمَلُ - عَاقِبَةٌ - الْمَسَاكِينِ
٧٣١. عَيْنُ الْمَوْصُوفَاتِ: «أَتَشْرَفُ لِمَزَارَةِ بَيْتِ اللَّهِ مَكَّةَ الْمُكَرَّمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ مَرَّةً أُخْرَى».
- ☐ الف) الْمُكَرَّمَةُ - الْمُنَوَّرَةُ - أُخْرَى ☐ ب) مَكَّةَ - مَرَّةً - الْمَدِينَةِ
٧٣٢. عَيْنُ التَّوْضِيحَاتِ الصَّحِيحَةِ الْمَفْرَدَاتِ الْمُعَيَّنَةِ: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً».
- ☐ الف) الْمُضَافُ إِلَيْهِ - الْمَفْعُولُ - الْمَجْرُورُ بِالْحَرْفِ الْجَارِ ☐ ب) الْمُضَافُ إِلَيْهِ - الْفَاعِلُ - الْحَالُ
٧٣٣. عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لَضَمِيرِ «هُمْ» وَ «هَآ» عَلَى التَّرْتِيبِ: «جَرَ سَيَّارَتَهُمْ بِالْجَرَّازَةِ وَ أَخَذَهَا إِلَى مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ».
- ☐ الف) الْمَفْعُولُ - الْمُضَافُ إِلَيْهِ ☐ ب) الْمُضَافُ إِلَيْهِ - الْمَفْعُولُ
٧٣٤. عَيْنُ الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِلْمَفْرَدَاتِ «الظَّالِمَةُ، أَدَاءً، مُشْتَاقَّةً وَ أُمٌّ» عَلَى التَّرْتِيبِ: «الظَّالِمَةُ تَجْتَنِّهُدُ فِي أَدَاءٍ وَاجِبَاتِهَا مُشْتَاقَّةً وَ تُسَاعِدُ أُمَّهَا».
- ☐ الف) الْمُبْتَدَأُ - الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ - الْحَالُ - الْفَاعِلُ ☐ ب) الْمُبْتَدَأُ - الْمَجْرُورُ بِالْحَرْفِ الْجَارِ - الْحَالُ
٧٣٥. عَيْنُ الْمَوْصُوفِ وَ الْمُضَافِ وَ الْفِعْلِ الْمَجْهُولِ عَلَى التَّرْتِيبِ: «عِنْدَنَا مَصْنَعٌ كَبِيرٌ يُصْنَعُ فِيهِ مَوَادُّ أَطْعَمَةِ الْخَيَْوَانَاتِ وَ نُجِبُ هَذَا الْأَمْرَ».
- ☐ الف) مَصْنَعٌ - الْخَيَْوَانَاتِ - نُجِبُ ☐ ب) مَصْنَعٌ - أَطْعَمَةُ - يُصْنَعُ
٧٣٦. عَيْنُ الْمُبْتَدَأِ، الْحَالِ وَ الْمَفْعُولِ عَلَى التَّرْتِيبِ: «تِلْكَ السَّمَكَةُ تَبْلُغُ كُلَّ الْخَشَرَاتِ حَيَّةً دَائِمًا عِنْدَمَا تَسْقُطُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ».
- ☐ الف) تِلْكَ السَّمَكَةُ - دَائِمًا - كُلَّ الْخَشَرَاتِ ☐ ب) تِلْكَ - حَيَّةً - كُلَّ
٧٣٧. عَيْنُ الْحَالِ: «مَضَى السَّارِقُ لَيْلَتَهُ خَائِفًا مُضْطَرِبًا».
- ☐ الف) خَائِفًا - مُضْطَرِبًا ☐ ب) خَائِفًا

٢٥) إنتخب الجواب الصحيح حسب الجمل المكتوبة:

٧٣٨. «يَذْهَبُ جَمِيعُ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ مَعَ الْأَقْرَبَاءِ إِلَى مَكَّةَ الْمُكَرَّمَةِ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَى الزِّيَارَةِ».

- الف) حال: ☐ الْمُكَرَّمَةُ ☐ هُمْ مُشْتَاقُونَ
- ب) الفاعل: ☐ جَمِيعُ أَعْضَاءِ ☐ جَمِيعُ
- ج) المُضَاف: ☐ مَكَّةَ ☐ مَعَ

٧٣٩. «لَاعِبُوا إِيْرَانِ الْأَقْوِيَاءِ حَصَلُوا عَلَى غَنَائِينَ مَنَاسِبَةٍ فِي الْمُسَابَقَةِ».

- الف) الْخَبَر: ☐ حَصَلُوا ☐ الْأَقْوِيَاءِ
- ب) الْمُصْدَر: ☐ الْمُنَاسِبَةُ ☐ الْمُسَابَقَةُ

٧٤٠. «سَاعَدَتِ الْأُمُّ أَخِي الصَّغِيرَ مُضْطَرِبًا».

- الف) الصِّفَةُ: ☐ مُضْطَرِبًا ☐ الصَّغِيرَ
- ب) الموصوف: ☐ أَخ ☐ أَخِي

٧٤١. «تَخَلَّصْتُ أَخْتِي مِنْ مَرَضٍ حَادٍّ وَ هِيَ مَا تَرْجُو شِفَاءَهَا».

- الف) الْمُبْتَدَأ: ☐ هِيَ ☐ أَخْتِي
- ب) إِسْمُ الْفَاعِل: ☐ شِفَاء ☐ حَادٍّ
- ج) الْمَجْرُورُ بِالْحَرْفِ الْجَارِ: ☐ مَرَضٍ ☐ تَرْجُو

٧٤٢. «يُسْتَخْرَجُ زَيْتٌ خَاصٌّ مِنْ كَبِدِ الْحَوْتِ وَ هُوَ مُسْتَعْمَلٌ فِي صِنَاعَةِ بَعْضِ الْمَوَادِّ».

- الف) الْفِعْلُ الْمَجْهُول: ☐ يُسْتَخْرَجُ ☐ مُسْتَعْمَلٌ
- ب) جَمْعُ التَّكْسِيرِ: ☐ الْمَوَادِّ ☐ صِنَاعَةُ



٧٤٣. «رَأَيْنَا التَّلَامِيذَ وَ هُمْ يُطَالِعُونَ دُرُوسَهُمْ»

- الف) المفعول: ☐ دُرُوسٌ
ب) الخبر: ☐ يُطَالِعُونَ
ضمير «نا» ☐ هم يُطَالِعُونَ

٧٤٤. «أُولَئِكَ الْحَجَّاجُ مَرُّوا مِنْ جَنْبِ خِيَامِهِمْ لَطَوَافِ الْكَعْبَةِ»

- الف) الخبر: ☐ الْحَجَّاجُ
ب) الجار والمجرور: ☐ مِنْ جَنْبِ
مَرُّوا ☐ طَوَافِ

٢٦) اِنتِخِبِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَ الْمَخَلِّ الإِعْرَابِيِّ لِلْمَفْرَدَاتِ التَّالِيَةِ:

٧٤٥. «الْعِدَاوَةُ تَذْهَبُ سَرِيعَةً عِنْدَ وَقُوعِ الْقَصَائِبِ»

تَذْهَبُ:

- ☐ الف) فِعْلٌ، مُجَرَّدٌ ثَلَاثِي، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ، مُخَاطَبٌ
القَصَائِبِ: ☐ ب) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَعْلُومٌ / خَبَرٌ

☐ الف) إِسْمٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ، مُفْرَدُهُ «الْمُصِيبَةُ»، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ / مَضَافٌ إِلَيْهِ

٧٤٦. «لَعَلَّكَ تَرْجِعُ مِنْ مِهْنَتِكَ رَاضِيًا سَالِمًا»

تَرْجِعُ:

- ☐ الف) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ مُخَاطَبٌ، مَعْلُومٌ / فَاعِلٌ
سَالِمًا: ☐ ب) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مُفْرَدٌ مَذَكَّرٌ غَائِبٌ، مَعْلُومٌ / فَاعِلٌ

☐ الف) إِسْمٌ، مُفْرَدٌ، نَكْرَةٌ / حَالٌ

٧٤٧. «يَزُورُونَ بَيْتَ اللَّهِ وَ الْمَدِينَةَ الْمُتَوَرَّةَ فِي هَذِهِ السَّفَرَةِ»

يَزُورُونَ:

- ☐ الف) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، جَمْعٌ مَذَكَّرٌ غَائِبٌ، مَعْلُومٌ / فَاعِلٌ
الْمُتَوَرَّةَ: ☐ ب) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، جَمْعٌ مَذَكَّرٌ غَائِبٌ، مَجْهُولٌ / فَاعِلٌ

☐ الف) مُفْرَدٌ، إِسْمٌ فَاعِلٍ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ / وَصْفٌ

٧٤٨. «قَطَرَاتُ الْمَاءِ تُطَلِّقُ إِلَى ذَلِكَ الْحَجَرِ مُتَتَالِيَةً وَ تَجِدُ فِيهِ حُفْرَةً»

تُطَلِّقُ:

- ☐ الف) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَجْهُولٌ، فِعْلٌ مِنْ بَابِ «إِفْعَالٍ» / خَبَرٌ
قَطَرَاتُ:

☐ الف) إِسْمٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ، مُفْرَدُهُ «قَطْرَةٌ» / مُبْتَدَأٌ وَ خَبَرُهُ تُطَلِّقُ
مُتَتَالِيَةً:

☐ الف) إِسْمٌ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ، إِسْمٌ فَاعِلٍ / حَالٌ

٧٤٩. «تَذَكَّرَ الْأَبُ خِيَامَ الْحَجَّاجِ فِي مَكَّةَ»

تَذَكَّرَ:

- ☐ الف) فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَعْلُومٌ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غَائِبٌ، مَزِيدٌ ثَلَاثِي / فَاعِلٌ وَ فَاعِلٌ
ب) فِعْلٌ مَاضِي، مَعْلُومٌ، مُفْرَدٌ مَذَكَّرٌ غَائِبٌ، مَصْدَرُهُ «تَذَكَّرَ» / فِعْلٌ

خِيَامِ:

☐ الف) إِسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَذَكَّرٌ / مَفْعُولٌ

☐ ب) إِسْمٌ، جَمْعٌ مُكْسِرٍ، مُؤَنَّثٌ / مَفْعُولٌ

٢٧) اكْمِلِ التَّحْلِيلَ الصَّرْفِيَّ وَ الْمَخَلِّ الإِعْرَابِيَّ لِلْمَفْرَدَاتِ الْمُعَيَّنَةِ:

٧٥٠. «يَبْقَى الْمُحْسِنُ خَيًّا وَإِنْ نُقِلَ إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ»

الف) الْمُحْسِنُ:

- ☐ إِسْمٌ، مُفْرَدٌ، مَذَكَّرٌ، إِسْمٌ فَاعِلٍ، / فَاعِلٌ
ب) مَنَازِلُ:

☐ إِسْمٌ، جَمْعٌ مُكْسِرٍ (مُفْرَدُهُ «مَنْزِلٌ»)، إِسْمٌ مَكَانٍ / مَجْرُورٌ بِالْحَرْفِ الْجَارِ مُؤَنَّثٌ

ج) الْأَمْوَاتُ:

☐ إِسْمٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ / مَضَافٌ إِلَيْهِ

☐ جَمْعٌ سَالِمٌ لِلْمُؤَنَّثِ

☐ جَمْعٌ تَكْسِيرٍ

۷۵۱. «أَجِبْ أَنْ أَشَاهِدَ بَيْتَ اللَّهِ لِمَرَّةٍ أُخْرَى».

الف) أُحِبُّ:

فِعْلٌ مُضَارِعٌ،، مَعْلُومٌ / فَعْلٌ وَ فَاعِلٌ

ب) أُخْرَى:

إِسْمٌ مَفْرُودٌ، مُؤَنَّثٌ،، إِسْمٌ تَفْصِيلِي / صِفَةٌ

۷۵۲. «يَشْكُرُ اللَّاعِبُونَ مِنْ كُلِّ الْمُتَفَرِّجِينَ لِتَشْجِيْعِ أَفْرَقَتِهِمْ».

الف) يَشْكُرُ:

فِعْلٌ مُضَارِعٌ،، مُفْرَدٌ مَذَكَّرٌ غَائِبٌ، مُجْرَدٌ ثَلَاثِي

ب) الْمُتَفَرِّجِينَ:

جَمْعٌ مَذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ، / فَاعِلٌ

ج) أَفْرَقَةٌ:

إِسْمٌ،، مَذَكَّرٌ / مُضَافٌ إِلَيْهِ

د) تَشْجِيْعٌ:

إِسْمٌ مَفْرُودٌ،، مِنْ الْأَفْعَالِ الْمَزِيدِ / مُجْرَوٌّ بِالْحَرْفِ الْجَارِ

۷۵۳. «إِنْتَصَلَ بِصَدِيقِهِ وَ جَاءَ فَجَزَّ شِيَارَتِي بِالْجَزَارَةِ».

الف) إِنْتَصَلَ:

فِعْلٌ مَاضٍ، مَزِيدٌ ثَلَاثِي وَ مَصْدَرُهُ،، مَعْلُومٌ / فَعْلٌ وَ فَاعِلٌ

ب) جَزَّ:

فِعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مَذَكَّرٌ غَائِبٌ،، مَعْلُومٌ

ج) الْجَزَارَةُ:

إِسْمٌ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ، مُعَرَّفٌ بِأَلٍ، / مُجْرَوٌّ بِالْحَرْفِ الْجَارِ

إِسْمٌ مَفْعُولٌ

إِسْمٌ مُبَالِغَةٌ

٢٨ عَيْنُ الْخَطَا فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ لِلْمَفْرَدَاتِ التَّالِيَةِ:

۷۵۴. إِخْطَارٌ:

إِسْمٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ (مُفْرَدُهُ «خَطَرٌ»)، مَذَكَّرٌ، نَكْرَةٌ (عَيْنُ الْخَطَا:

۷۵۵. لَا تُشْبِهُ:

فِعْلٌ مُضَارِعٌ، نَفْيٌ، مَعْلُومٌ، مُجْرَدٌ ثَلَاثِي، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ مُخَاطَبٌ (عَيْنُ الْخَطَا:

۷۵۶. مُنْعَثَرِقٌ:

فِعْلٌ مَاضٍ، جَمْعٌ مُؤَنَّثٌ غَائِبٌ، مُجْهُولٌ، مُجْرَدٌ ثَلَاثِي (عَيْنُ الْخَطَا:

۷۵۷. مُتَأَخَّرَيْنِ:

إِسْمٌ، جَمْعٌ مَذَكَّرٌ، إِسْمٌ فَاعِلٍ، نَكْرَةٌ (عَيْنُ الْخَطَا:

۷۵۸. لَا تَخْزَنُوا:

فِعْلٌ نَهْيٌ، مَعْلُومٌ، مَزِيدٌ ثَلَاثِي، جَمْعٌ مَذَكَّرٌ مُخَاطَبٌ (عَيْنُ الْخَطَا:

۷۵۹. تَسَاقَطَ:

فِعْلٌ مَاضٍ، مُفْرَدٌ مَذَكَّرٌ غَائِبٌ، مَزِيدٌ ثَلَاثِي مِنْ بَابِ «الْمُفَاعَلَةِ»، مَعْلُومٌ (عَيْنُ الْخَطَا:

۷۶۰. مُعْجَبُونَ:

إِسْمٌ، جَمْعٌ سَالِمٌ مَذَكَّرٌ، إِسْمٌ مَفْعُولٌ، مُعَرَّفٌ (عَيْنُ الْخَطَا:

۷۶۱. الْمُحَاصِيلُ:

إِسْمٌ، جَمْعٌ مَكْسَرٌ، مُفْرَدُهُ: حَاصِلٌ، مُعَرَّفٌ (عَيْنُ الْخَطَا:

۷۶۲. مُعْظَلَّةٌ:

إِسْمٌ، مُفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ، إِسْمٌ مَفْعُولٌ، مِنْ بَابِ «تَفْعُلٌ»، نَكْرَةٌ (عَيْنُ الْخَطَا:

آزمون‌ها





تألیفی نوبت اول	سؤالات امتحانی نوبت اول		
درس: عربی (دوازدهم)	رشته: ریاضی - تجربی	مدت امتحان: ۸۰ دقیقه	تاریخ: / /

ردیف	سؤالات	نمره
۱	ترجم الكلمات التي تحته خط: ۱- لا تغضب، فإن الغضب مفسدة. ۲- رأيت غاراً لجأ إليه النبي. ۳- حينما أرى هذا المشهد تمر ذكرياتي. ۴- علق إبراهيم فأساً على كتف الضم.	۱
۲	عین الكلمة الغريبة: ۱- الأكتاف ۲- الخيام ۳- الأقوى ۴- الثقوش	۰/۲۵
۳	أكتب المفرد أو الجمع المكسر: ۱- الرُّجُل (الجمع) ۲- القُرَّابِين (المفرد)	۲
۴	أكتب المترادف أو المتضاد لهذه الكلمات: ۱- = ۲- ≠ ۳- ≠ (ضيد - صراع - انتصر - فريسة - قنبل - سلم)	۰/۷۵
۵	ترجم العبارات إلى الفارسية: ۱- ففد فوه فی النار فانقذه الله منها. ۲- لا دين لمن لا عهد له. ۳- ﴿ولا تهنوا ولا تحزنوا وأنتم الأعلون﴾ ۴- حينما أرى الناس تمر كل ذكري أمام عيوني. ۵- عندما تسقط الخشرة على سطح الماء تبلغها خيئة. ۶- الغاز يقف فوق جبل مرتفع لا يستطيع صعوده إلا الأقوياء. ۷- ﴿يا أيها النفس المظمنة إرجعي إلى ربك راضية مرضية﴾ ۸- هذه السمكة تطلق قطرات الماء متتالية من فيها. ۹- لما زجع الناس شاهدوا أصنافهم مكررة.	۰/۵ ۰/۵ ۰/۵ ۰/۵ ۰/۵ ۰/۷۵ ۰/۵ ۰/۵ ۰/۵
۶	أكمل الفراغات بالترجمة المناسبة: ۱- أنا أتذكر خيام الحجاج في منى وعرفات و زمي الجمرات. من جادهاى حاجيان در منا و عرفات و را ۲- جلس أعضاء الأسرة أمام التلفاز وهم يشاهدون شعائر الحج. اعضای خانواده در مقابل تلویزیون نشستند که مراسم حج را ۳- ﴿أحسب الإنسان أن يترك سدى﴾ آیا انسان می پندارد که	۱/۵
۷	انتخب الترجمة الصحيحة: ۱- قد خذتنا القرآن الكريم عن سيرة الأنبياء و صرايحهم مع أقوامهم الكافرين. (الف) قرآن كريم درباره سرگذشت پیامبران و کشمکش آن ها با قوم های بی دینشان با ما سخن گفته است. (ب) قرآن كريم درباره سرگذشت پیامبر و کشمکش آن ها با اقوام بی دین با ما سخن می گوید. ۲- ﴿فهذا يوم التبعث ولكمكم كنتم لا تعلمون﴾ (الف) پس این، روز رستاخیز است ولی شما نمی دانستید. (ب) پس این (روز) روز رستاخیز است و شما آن را نمی دانید.	۰/۵
۸	عین نوع «لا» فی عبارتین: ۱- ﴿لا یرحم الله من لا یرحم الناس﴾ ۲- من عاش بوجهين مات خاسراً لا وجه له.	۰/۵
۹	عین نوع «لا» من بین الجوابین: ۱- لا تخمّلنا مصائب كثيرة رجاء. ۲- الثائب من الذنب كمن لا ذنب له. (الف) النافية (الف) النافية للجنس (ب) الناهية (ب) النافية	۰/۵



تألیفی نوبت اول

سوالات امتحانی نوبت اول

تاریخ: / /

مدت امتحان: ۸۰ دقیقه

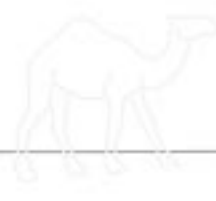
رشته: ریاضی - تجربی

درس: عربی (دوازدهم)

۱/۵	الف) ترجم الأفعال التالية: ۱- قَدْ اسْتَغْفَرْنَا: ۲- لَنْ يَفْهَمَ: ۳- أَجْلِسُوا: ب) اِنْخَبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ: ۴- قَدْ يَغْفِرُونَ خَطَايَانَا. ☐ الف) گاهی می بخشند ☐ ب) شاید ببخشید ۵- لَعَلَّهِنَّ يَنْتَذِرْنَ تِلْكَ الْحَادِثَاتِ. ☐ الف) به یاد می آورند ☐ ب) شاید به یاد بیاورند ۶- مُنِعْنَا عَنْ أَكْلِ السُّكَّرِ. ☐ الف) منع شدیم ☐ ب) منع کردیم	۱۰
۱	الف) عَيِّنِ الحُرُوفَ الْمَشَبِّهَةَ بِالْفِعْلِ: ۱- ﴿يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثَرِيًّا﴾ ۲- ﴿جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ ب) عَيِّنِ الصَّحِيحَ فِي الْإِيضَاحَاتِ لِإِسْتِخْدَامِ الْحُرُوفِ الْمَشَبِّهَةِ بِالْفِعْلِ: ۳- اعْمَلْ دُؤُوبًا كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا. ☐ الف) لارتباط الجملتين ☐ ب) للتصوُّر ۴- لَعَلَّنَا لَا نُخْرِجَ الْبَاطِلَ مِنْ قِمْنًا. ☐ الف) للترجي ☐ ب) للتمنّي	۱۱
۰/۵	عَيِّنِ الْحَالِ فِي الْعِبَارَتَيْنِ: ۱- ﴿يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ ۲- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَإِنْ نُقِلَ إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.	۱۲
۰/۵	أَكْمِلِ الْفَرَاغَ حَسَبَ قَوَاعِدِ أُسْلُوبِ الْحَالِ: ۱- هَذِهِ الْأَلْوَانُ تَنْجَلِي بَعْدَ الْمَطَرِ فِي قَلْبِ السَّمَاءِ (جَذَابَاتٌ - جَذَابَات) ۲- نَشْتَرِكُ زُمَلَانِي فِي خَفْلَةٍ تَخْرُجُ مِنَ الْجَامِعَةِ (الْمُشْتَاقِينَ - وَهُمْ مُشْتَاقُونَ)	۱۳
۱	عَيِّنِ الْمُخَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ: ۱- سَارَ الْمُتَفَرِّجُ نَحْوَ الْمَلْعَبِ لِمُشْجِعِ فَرِيْقِهِ الْمَحْبُوبِ مَا شَاءَ. ۲- أَيُّهَا الْإِنْسَانُ، كُنْ نَاقِدَ كَلَامِ الْآخَرِينَ. ۳- الْمَرْءُ الْفَهِيمُ لَنْ يُجَالِسَ الْجَهْلَ فِي حَيَاتِهِ.	۱۴
۱	عَيِّنِ «إِسْمَ التَّفْضِيلِ وَاسْمَ الْفَاعِلِ وَاسْمَ الْمَكَانِ وَاسْمَ الْمَفْعُولِ» فِي هَذِهِ الْعِبَارَاتِ. المُشَاوَرَةُ مُنْقِذَةُ الْإِنْسَانِ أَمَامَ الْمَصَائِبِ. - تِلْفَازٌ مُنْجَرْنَا مُعْطَلُ الْيَوْمِ - الْبَحْثُ عَنِ الْحَقِيقَةِ مِنْ أَهَمِّ أُمُورِ الْبَشَرِ.	۱۵
۱	عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ: ۱- رَأَيْتُ مَنْصُورًا وَهُوَ نَاجِعٌ فِي أَعْمَالِهِ. (حَال - إِسْمُ الْمَعْرِفَةِ) ۲- إِنَّ سَيَّارَتَنَا مُعْطَلَةٌ وَأَحْدَنَاهَا إِلَى مَوْقِفِ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ. (مَفْعُول - إِسْمُ الْمَكَانِ)	۱۶
۰/۷۵	ضَعْ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً فِي الْقَوْسَيْنِ (كَلِمَتَانِ زَائِدَتَانِ): (الْقِيَمَةُ - مَوَاقِفُ - السَّيْرَةُ - الْخَنِيفُ - تَجَنُّبُ) ۱- الثَّارِكُ لِلْبَاطِلِ وَالْمُتَمَائِلُ إِلَى الدِّينِ الْحَقِّ. (.....) ۲- أَعْلَى الْجَبَلِ وَرَأْسُهُ. (.....) ۳- أَعْمَالُ الْإِنْسَانِ فِي حَيَاتِهِ. (.....)	۱۷
۱	إِقْرَأِ النَّصَّ ثُمَّ أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ: التَّدْنِيْنَ فِطْرِي فِي وَجُودِ الْإِنْسَانِ وَلَا شَعْبَ مِنْ شُعُوبِ الْأَرْضِ إِلَّا وَكَانَ لَهُ دِينٌ وَطَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ. لِنَبْحَثُ عَنْ خِصَاصَاتِنَا فِي النُّقُوشِ وَالرُّسُومِ وَالْثَّمَانِيلِ وَ لِنُطَالِعَ الْكُتُبَ الْمُعْتَبَرَةَ حَتَّى نَدْلِنَا عَلَى مَعْرِفَةِ التَّارِيخِ وَالتَّدْنِيْنَ فِي بِلَادِنَا. ۱- لِمَاذَا يَجِبُ أَنْ نَطَالِعَ بَعْضَ الْكُتُبِ؟ ۲- أَيْنَ نَبْحَثُ عَنْ خِصَاصَةِ بِلَادِنَا؟ ۳- كَيْفَ يَكُونُ التَّدْنِيْنَ فِي ضَمِيرِ الْإِنْسَانِ؟ ۴- عَيِّنِ مُصَدَّرًا مِنَ الْأَفْعَالِ الْمَزِيدَةِ فِي هَذَا النَّصِّ:	۱۸
۲۰	جمع نمره	موفق و سربلند باشید.

پاسخ نامه





۳۸۸. جمع تکسیر (مساکین) جمع مکسر (مسکین) است.
۳۸۹. الف: حَرَقُوا: ماضی / حَرَقُوا: امر / ب: مجزئ ثلاثی: «أَنْصُرُوا» فعل امر از «تَنْصُرُونَ» است.
۳۹۰. الف: «الله» معرفه از نوع علم است نه «ال» / ب: «مفرد مذکر غائب»
۳۹۱. الف: «امر» (شاهدوا: فعل امر / شاهدوا: فعل ماضی) / ب: اسم مفعول (مُـ). «تَنْصُرُونَ»
۳۹۲. «لا تُدْرِك» مضارع مجهول است.
۳۹۳. مصدر «تَعَلَّمَ»: غلط است، مصدر فعل «عَلَّمَ»: «تَعَلَّمَ» است.
۳۹۴. اسم مفعول «مُفْتَرِسَةً» اسم فاعل است.
۳۹۵. ثلاثی مجزئ «يُنْقِذُ» مضارع از باب «إفعال» است. (أَنْقَذَ - يُنْقِذُ - أَنْقَذَ - أَنْقَذَ)
۳۹۶. اسم مبالغه «أَشَدَّ» (أَقْلَ) اسم تفضیل است.
۳۹۷. مَصْدَرُهُ «تحويل» مصدر فعل «حَوَّلْتُ»، کلمه «مُحَاوَلَةٌ» است.
۳۹۸. جمع مؤنث سالم «أبیات» اوقات، أصوات و أموات با این که شبیه جمع مؤنث سالم هستند، ولی جمع مکسر هستند.
۳۹۹. معلوم «أَجْلَسَ» فعل مجهول از «أَجْلَسَ» است.
۴۰۰. اسم المكان «این اسم بر وزن مَفْعَلَةٌ» است، ولی چون که به معنای «مایه تباهی» می باشد اسم مکان به شمار نمی آید.

پاسخ سؤالات درس «۲»

۴۰۱. پرداختند، اقدام کردند (قام) بلند شد، برخاست / قام به اقدام کرد، پرداخت / گردش
۴۰۲. نیرومندترین، قوی ترین / با اقتدار
۴۰۳. علاقه مندان - شیفته
۴۰۴. می افتد / می بلعد
۴۰۵. پرتاب کردن / چرخیدن
۴۰۶. گناه کند (گناه کرد) / گریه می کند
۴۰۷. نیکوکار / زنده
۴۰۸. برپا می دارند / می دهند
۴۰۹. پیروز، موفق - ورزشگاه
۴۱۰. سست نشوید / برتران، (برتر) هستید
۴۱۱. بازگرد / با رضایت، مورد رضایت ۴۲۳. دَمَع (اشک)
۴۱۲. چادرها ۴۲۴. خطاء (اشتباه)
۴۱۳. خاطرات ۴۲۵. وَجْه (چهره)
۴۱۴. قلّه ۴۲۶. عَامِل (کارگر)
۴۱۵. شگفت انگیزترین ۴۲۷. أَسْنَان (دندان)
۴۱۶. ایستگاه ۴۲۸. أَعْصَار (زمان)
۴۱۷. آرزو دارم ۴۲۹. أَصْنَام (بت)
۴۱۸. زیارت کنم ۴۳۰. أَصْدِقَاء (دوست)
۴۱۹. تمثال (تندیس) ۴۳۱. حُجَّاج (حاجی)
۴۲۰. مثال (مثال، مانند) ۴۳۲. خِیام (چادر)
۴۲۱. قَرِيسَة (درنده) ۴۳۳. قِمَم (قلّه)
۴۲۲. هاوی (علاقمند) ۴۳۴. أَعْظَم (بزرگ تر)
۴۲۵. الف: جمع «مدینه: مُدُن، مدائن»
۴۲۶. الف

نکته: جمع «عظم» عظام (استخوان) / جمع «أعظم» أعظم (بزرگ تر)

۴۳۷. الف: روستا

۴۳۸. ب: رَجُل ← أَرْجُل (پا) / رَجُل ← رَجَال (مرد)

۴۳۹. الف: نزدیک / قَرابین (قربان: قربانی)

۴۴۰. ب: شگفت انگیزتر

۴۴۱. الف: رستوران / جمع «طعام» ← أَطْعِمَة (غذا)

۴۴۲. الف: صحنه

۴۴۳. ب: خاطره / مفرد «ذکوره» ← ذَکَر (مرد، نر)

۴۴۴. الف: الأسماک ← سمک / سمکات ← سَمَكَة

۴۴۵. ب: «أقوی» یک اسم مفرد است.

۴۴۶. ب: «أصاغر» جمع «أصغر» است.

۴۴۷. الف: جمع «أُمَّة»، «أُمَّم» می باشد.

۴۴۸. ب: «أضعف» یک اسم مفرد است.

۴۴۹. ب: دُموع ← «ذکریات» جمع مؤنث سالم و «عَیْنی» که در اصل «عَیْنین»

بوده و نون آن به خاطر مضاف شدن حذف شده و «الوالدین» مثنی هستند.

۴۵۰. الف: الشّوارع (شارع) ← «سِیَّارات» جمع مؤنث سالم بوده و «وقوف»

مصدر و مفرد است.

۴۵۱. ب: أولیاء، رُسل (ولی، رسول) ← «الأعلون» جمع سالم است.

۴۵۲. الف: «قُرئ» و «بُلاَد» جمع مکسر «قُرِیَة» و «بَلَد» هستند.

۴۵۳. ب: أيام، مواقف (یوم، موقوف)

نکته: هر جمعی که آخرش «ات» دارد، جمع مؤنث سالم است به جز «۴» کلمه روبه رو: «أصوات - أموات - أبيات - أوقات»

۴۵۴. الف: کُتِب (کتاب)

۴۵۵. الف: خِیام، حُجَّاج، فرائض (خیمه، حاج، قریضه)

۴۵۶. غار = كهف (غار)

۴۵۷. مُبَشِّر (مژده دهنده) ≠ مُنْذِر (بیم دهنده)

۴۵۸. آتی = أَغْطِی (داد، بخشید)

۴۵۹. تَذَكَّر (به یاد آورد) ≠ نَسِی (فراموش کرد)

۴۶۰. مُشْتَق = مُعْجَب (مشتاق، شیفته)

۴۶۱. إِطْلَاق (رها کردن) = رَمَى (انداختن)

۴۶۲. نَاجِح (پیروز) ≠ فَاشِل (شکست خورده)

۴۶۳. مُهْذِئ (آرام کننده) ≠ مُؤْلِم (درد آورنده)

۴۶۴. ضاحک (خندان) ≠ باکی (گریان)

۴۶۵. جَالِس (نشسته) ≠ واقف (ایستاده)

۴۶۶. فَرِيسَة = صَيِد (شکار)

۴۶۷. مَشْهَد = مَنْظَر (صحنه، چشم انداز)

۴۶۸. عَفَا = غَفَر (بخشید)

۴۶۹. إِمْتَنَعَ = اجْتَنَب (خودداری کرد، اجتناب کرد)

۴۷۰. رَجُل = قَدَم (پا)

۴۷۱. إِسْتَطَاع (توانست) ≠ عَجَزَ (ناتوان شد)

۴۷۲. الف: جَز = سَحَب (کشید) / أَلَمَ (به درد آورد)

۴۷۳. ب: جَلَسَ (نشست) ≠ قام (برخاست) / أَدَّى (ایفا کرد)

۴۷۴. الف: سَنَة = عام (سال) / عام (عمومی)

۴۷۵. الف: يَضَعُد (بالا می رود) ≠ يَنْزِلُ (پایین می آید) / يَقْذِف (پرتاب می کند)

۴۷۶. الف: مُجَدَّ = نَشِيط (فعال، کوشا) / جَوْلَة (گردش)

۴۷۷. ب: لَجَأَ إِلَى = عَاذَ (پناه برد) / وَهَنَ (سست شد)

۵۰۵. الف: «أطلقني»: رها کن «نون وقایه ندارد»، «أطلقني»: مرا رها کن «نون وقایه دارد». یادمان هست که اگر فعلی با نون وقایه و ضمیر «ی» بیاید (نی)، ضمیر «ی» را به شکل مفعولی (مرا) ترجمه می‌کنیم.

۵۰۶. ب: هرگاه فعل ماضی با ضمه «ُ» شروع شود، مجهول است و با «شد» یا «گردید» ترجمه می‌شود.

۵۰۷. دوستان - چهارشنبه - دوستان - نزدیکان - الأرباء

۵۰۸. کوه - پرونده - خاک - سنگ - المَلَف

۵۰۹. کلاغ - روباه - گرگ - گردش - الجَوْلَة

۵۱۰. پیامبر - پسرکم - دخترم - فرزندان - نبی

۵۱۱. تلاش - تلاشگر - فَعَال - استخوان - عَظْم

۵۱۲. دوستدار - مشتاق - علاقه‌مندان - تعمیرکار - مُصْلِح

۵۱۳. ورزشگاه - مدرسه - آبشار - ایستگاه - السَّال

۵۱۴. دهان - پا - جهت - چشم - اِتِّجَاه

۵۱۵. أوقات - همگی جمع مؤنث سالم هستند؛ ولی «أوقات» جمع مکسر است.

۵۱۶. السَّنَوَات - همگی جمع مکسر هستند؛ «السَّنَوَات» جمع مؤنث سالم است.

۵۱۷. الْعَمَال - ۱- این اسم جمع مکسر است، سایر اسم‌ها مفرد هستند.

۲- عُمَال (عامل) اسم فاعل است، بقیه اسم‌ها اسم مبالغه هستند.

۵۱۸. الْأَعْمَال (کارها) - این اسم جمع مکسر است، ولی سایر اسم‌ها مصدر ثلاثی مزید بوده و مفرد هستند.

۵۱۹. الْأَعْجَب (شگفت‌انگیزترین، شگفت‌انگیز تر) - سایر کلمات فعل هستند، ولی این کلمه اسم تفضیل است.

۵۲۰. «شُعَب» (مَلَّت) - سایر اسم‌ها جمع مکسر هستند، «شُعَب» مفرد است و جمع آن «شُعُوب» می‌باشد.

۵۲۱. مُسَافِرَة - سایر اسم‌ها، اسم مفعول هستند؛ ولی این کلمه، مصدر است.

۵۲۲. مُجَاهِد - اسم مفعول است، ولی سایر اسم‌ها، اسم فاعل هستند.

۵۲۳. أَحْمَر (قرمز) - این کلمه اسم تفضیل نیست، ولی سایر کلمات، اسم تفضیل هستند.

۵۲۴. دختر کوچک من - بُنَيَّتِي (دخترکم)

۵۲۵. عضوی از بدن انسان و برخی حیوانات - رِجْل (پا)

۵۲۶. مکان ایستادن تاکسی و اتوبوس - مَوَاقِف (ایستگاه‌ها)

۵۲۷. نوشتن نامه‌ها برای دیگران - مُكَاتِبَة (نامه‌نگاری کردن)

۵۲۸. وسیله‌ای برای دیدن برنامه‌ها و فیلم‌های مختلف - التَّلَافُز (تلویزیون)

۵۲۹. صفتی برای وسیله یا ابزاری که نیازمند تعمیر هست. - مُعْطَلَة (خراب‌شده)

۵۳۰. تنبل‌ها برای انجام کارهایشان سست می‌شوند (سستی می‌کنند)؛ زیرا آن‌ها موفق شدن را دوست ندارند. (درست)

۵۳۱. ریگ‌ها در بالاترین (قسمت) کوه یا نوک آن واقع می‌شوند. (غلط)

۵۳۲. تراکتور ماشینی است که آن را برای کار در مزرعه به کار می‌گیریم. (درست)

۵۳۳. شکار کردن شکار زنده، برای بعضی مردم جذاب است. (درست)

۵۳۴. خاطرات فقط در مسافرت ایجاد می‌شود. (غلط)

۵۳۵. ماهی تیلایا بچه‌هایش را هنگام خطر می‌خورد. (غلط؛ باید می‌گفت «می‌بلعد».)

۵۳۶. پرنده‌ای وجود دارد (هست) که لانه‌اش را بالای قله‌ای دور از جانوران می‌سازد.

۵۳۷. نخستین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر (ص) نازل شد.

۵۳۸. زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره را دوست دارم و این مکان‌ها را یک بار دیگر زیارت خواهم کرد.

۵۳۹. دو مسافر با تأخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند.

۴۷۸. الف: مَرَّ = مَضَى (عبور کرد، گذشت) / زَهَقَ (نابود شد، از بین رفت)

۴۷۹. ب: رَكِبَ (سوار شدن) / نُزِلَ (پیاده شدن) / اِنْزَالَ (پایین آوردن)

۴۸۰. ب: مَيِّتَ (مرده) / حَيَّةَ (زنده) / حَيَاةَ (زندگی)

۴۸۱. ب: هَاوَى = مُجِبَّ (دوستدار، علاقمند) / جَرَّارَة (تراکتور)

۴۸۲. الف: رَمَى = قَذَفَ (پرتاب کردن) / مُتَّالِي (پی‌درپی)

۴۸۳. الف: نَاهِي (بازدارنده، نهی‌کننده) / أَمَرَ (دستور دهنده) / أَمَرَ (دستور)

۴۸۴. ب: «فَرَحَة» حال است، ولی در گزینه الف به صورت صفت ترجمه شده است.

۴۸۵. الف: قَامَ: بلند شد، برخاست / قَامَ بِ: اقدام کرد، پرداخت

۴۸۶. الف: روش ترجمه اسم اشاره: [۱] اسم اشاره + اسم «ال» دار: این / آن (جمله ادامه دارد). هذه الأماكن: این مکان‌ها [۲] اسم اشاره + اسم بدون «ال»:

مطابق با جمله (جمله تمام می‌شود): این‌ها مکان‌هایی است که ...

نکته: اسم اشاره برای جمع غیر انسان، مفرد مؤنث می‌آید.

۴۸۷. ب: «سَيَّارَتُنَا الْمُعْطَلَة» یک ترکیب اضافی - وصفی است (ماشین خراب ما) و «المُعْطَلَة» صفت است. «سَيَّارَتُنَا الْمُعْطَلَة» ماشین ما خراب است. «مُعْطَلَة» خبر است.

۴۸۸. ب: «اِتَّصَلَ بِ: تماس گرفت» / «وَصَلَ: رسید»

۴۸۹. الف: اگر پس از «واو» ضمیر بیاید، آن ضمیر و کلمه پس از آن نقش حال (جمله حالیه) را دارند و «واو حالیه» به صورت «در حالی که» ترجمه می‌شود.

۴۹۰. الف: «عِنْدَ: نزد، هنگام» اما اگر بعد از «عند» مصدر بیاید معنای «هنگام» می‌دهد.

۴۹۱. ب: «عَن: از، درباره» در این جمله، «درباره» ترجمه می‌شود.

۴۹۲. ب: «جَاءَ: آمد» / «جَاءَ بِ: آورد»

۴۹۳. ب: اسم «ال» دار + «الَّذِي، الَّتِي» به صورت نکره ترجمه می‌شود.

۴۹۴. ب: اسم تفضیل را دقیقاً در جای خود ترجمه کنید؛ یعنی اگر قبل از اسم بود، قبل از اسم و اگر بعد از اسم بود، بعد از اسم ترجمه شود.

مثال: أجمل المناظر - زیباترین منظره‌ها.

• مناظر أجمل - منظره‌هایی زیباتر.

۴۹۵. الف: «فَرِيقُنَا الْفَائِز: تیم برنده ما»، «فَرِيقُنَا الْفَائِز: تیم ما برنده است».

۴۹۶. ب: «پسر من: ابْنی، وَلَدی»

۴۹۷. الف: «رجلی: پایم» / «رَجْلَيْنِ + ی: رجلی» (دو پایم)

نکته: اسم‌های مثنی و جمع مذکر، اگر «مضاف» شوند، نون آن‌ها حذف می‌شود.

۴۹۸. ب: «يُصْلَح» مضارع معلوم است نه مجهول. دقت کنید که مضارع مجهول با حرکت‌های «ئ» و ماضی مجهول با حرکت‌های «ئ» می‌آیند.

۴۹۹. الف: «لَا تَهْنِي» فعل نهی برای «أَنْتَ تَهْنِي» می‌باشد و حرف «ن» در ریشه آن است، پس نون وقایه نداریم.

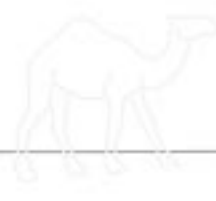
الف

۵۰۱. ب: «الطَّائِرَة: هواپیما» / «طائر: پرنده»

۵۰۲. ب: اسمی که «مَ + َ» دارد، (یعنی) (ابتدای آن «مَ» و عین الفعل آن «مَ» دارد). اسم مفعول است و باید به صورت صفت عادی (نورانی) یا صفت مفعولی (نورانی شده) ترجمه شود نه به شکل صفت فاعلی.

۵۰۳. الف: «صَبَّار» بر وزن «فَعَال» بوده و اسم مبالغه می‌باشد، اسم مبالغه در ترجمه «بسیار، خیلی» می‌گیرد.

۵۰۴. الف: «اِسْتِعَانَة: یاری جستن» مصدر فعل «اِسْتَعَانَ» به معنای «یاری جستن» می‌باشد.



۵۷۸. الف: تعمیر (تعمیر کردن): مصدر باب تفعیل است / ب: تعمیر نکرد (لم + مضارع ← ماضی ساده منفی یا ماضی نقلی منفی) / ج: تعمیر می کردند (کان + مضارع ← ماضی استمراری) / د: تعمیر کنید.

نکته: «ضَلَحُوا» فعل امر است، «ضَلَحُوا» فعل ماضی است.

۵۷۹. الف: رها نکردیم («لَمْ» + مضارع ← ماضی ساده یا ماضی نقلی منفی) / ب: رها کرده بودید («كَانَ» + قَدْ + ماضی ← ماضی بعید) / ج: رها می شود (مضارع مجهول است). («سَأَلْتُ» / د: الْمُطْلَق: رها شده (اسم مفعول است). («مَدَّ») ۵۸۰. الف: ما را به یاد خواهد آورد / ب: به یاد آورندگان / ج: به یاد آوردن (مصدر باب «تَفَعَّلَ» است). / د: به یاد نیاور (کسره انتهای فعل بیانگر نهی بودن «لا» است). ۵۸۱. الف: می نوشت (کان + مضارع ← ماضی استمراری) / ب: قطعاً نوشته اند / ج: نوشته شده ها / د: نویسندگان (وزن «فُعَال» جمع مکسر است و مفرد آن بر وزن «فَاعِل» می آید (کاتب)).

۵۸۲. الف: هنگامی که یاری خواستند. («لَمَّا» به معنای «هنگامی که» است و زمان فعل را عوض نمی کند). / ب: یاری بجوید / ج: یاری می جویم / د: یاری نجوید

۵۸۳. الف: خودداری می کرد / ب: خودداری کن / ج: خودداری کردن / د: خودداری کنندگان

۵۸۴. ب: قَدْ + فعل ماضی: ماضی نقلی ۵۸۵. الف: فعل ماضی، اگر بر وزن «فَعَّلَ» باشد، مثل «حَسَنَ، كَثُرَ، ناگذر است و نیازی به مفعول ندارد، پس «حَسَنْتَ: خوب شد»

۵۸۶. ب

۵۸۷. ب: «أَحْسَنُوا» فعل ماضی است نه مضارع.

۵۸۸. ب: «كَانَ» + فعل مضارع ← ماضی استمراری

۵۸۹. ب: «لَا تَحْزَنِي: مرا ناراحت مکن»، «لَا تَحْزَنِي: ناراحت نشو»

۵۹۰. الف: «حَسَنَ: خوب شد»، «حَسَنَ: خوب گرداند»

۵۹۱. الف: فعل مضارع بعد از «لَيْتَ» و «لَعَلَّ» را نباید به شکل ماضی ترجمه کرد، «خوب شده باشد» ماضی التزامی است.

۵۹۲. الف: «مَنْعَ: بازداشت»، «إِمْتَنَعَ: خودداری کرد»

۵۹۳. الف: «نَا» به همراه مضارع آمده، پس مفعول است. اگر «لَا نَمْنَعُ» بود گزینه «ب» درست می شد.

۵۹۴. ب: «مَنْعَ: منع کرد»، «إِمْتَنَعَ: خودداری کرد»

۵۹۵. ب: «إِمْتِنَاع» مصدر باب «إِفْتَعَال» است، یعنی «خودداری کردن».

۵۹۶. الف: «لَا مَانِعَ: منع کننده، بازدارنده»، «مُتَمَنِّعَ: خودداری کننده»

۵۹۷. الف: «كَانَ» + «قَدْ» + فعل ماضی ← ماضی بعید

۵۹۸. الف: فعل امر برای ضمیر «أَنْتَ» می باشد.

۵۹۹. الف: «تَمْنَعُ» مجهول است و با «شَدْن» ترجمه می شود.

۶۰۰. ب: «تَمْنَعِينَ» مفرد مؤنث مخاطب است نه جمع.

۶۰۱. الف: «نَسِيَ» به انتهای فعل چسبیده که جزو ریشه آن نیست؛ پس نون وقایه داریم و معنای آن «مَرَّ» است.

۶۰۲. الف: دقت کنید که اگر «لَمْ» حرکت نداشت و بعد از آن «ما، لا، لیس» بود قطعاً «لَمْ» برای چه داریم، چون یک فعل دوبار منفی نمی شود.

۵۴۰. هر کس گناه کند، در حالی که می خندد وارد آتش (جهنم) می شود، در حالی که می گیرد.

۵۴۱. سست نشوید و اندوهگین نشوید، در حالی که شما برترید.

۵۴۲. این ماهی دوست دارد که شکارهای زنده را بخورد.

۵۴۳. ای کاش یک بار دیگر به حج بروم.

۵۴۴. بازیکنان ایرانی با خوشحالی از مسابقه بازگشتند.

۵۴۵. ولی تو با مادرم در سال گذشته حج واجب (عمل واجب) را به جا آوردی.

۵۴۶. غار بالای کوهی بلند واقع است که، فقط افراد نیرومند می توانند از آن بالا بروند.

۵۴۷. آیا غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه بُرد، دیدید؟

۵۴۸. اعضای خانواده روبه روی تلویزیون نشستند، در حالی که حاجیان را در فرودگاه می دیدند.

۵۴۹. ای نفس اطمینان یافته، با رضایت و مورد رضایت به سوی پروردگارت بازگرد.

۵۵۰. مردم، امتی یگانه هستند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد.

۵۵۱. هنگامی که حشره روی سطح آب می افتد، آن را زنده می بلعد.

۵۵۲. مادر نتوانست از کوه بالا برود زیرا پایش درد می کرد.

۵۵۳. تماشاچیان با خوشحالی تیم برنده شان را تشویق می کنند.

۵۵۴. همانا او قطرات آب را پی در پی از دهانش با نیرویی به هوا رها می کند (پرتاب می کند) که شبیه به پرتاب تیر است.

۵۵۵. ب: «الإنسان» معرفه است و «ضعیفاً» نکره، پس موصوف و صفت نداریم، بلکه «ضعیفاً» حال است.

۵۵۶. ب: «وَإِنْ: اگرچه»، ضمناً «نُقِلَ» فعل مجهول است و با «شَدْن» ترجمه می شود.

۵۵۷. ب: یادتان نرود که «و + ضمیر» در وسط جمله معنای «در حالی که» دارد، نه اول جمله، چون ضمیر اصلاً مرجعی ندارد که به آن برگردد.

۵۵۸. ب: «إِنَّمَا» به معنای «فقط، تنها» است و رکن دوم جمله را تأکید می کند؛ مثلاً: «إِنَّمَا صَدِيقِي كِتَابٌ» می شود: «دوست من فقط کتاب است.» و اگر بگوید

«کتاب فقط دوست من است.» غلط است.

۵۵۹. ب: «هَوَاةُ هَذِهِ الْحَيَوَانَاتِ: علاقه مندان این حیوانات»، «لَا تُغْذِيَتْهَا: غذا دادن به آن ها»

۵۶۰. الف: «هُوَ يَتَعَجَّبُ»، جمله حالیه است و قبل از آن واو حالیه آمده است؛ پس «در حالی که» درست است.

۵۶۱. الف: «الْمُسْلِمُونَ كُلُّهُمْ: مسلمانان همگی»، «كُلُّ الْمُسْلِمِينَ: همه مسلمانان» ۵۶۲. الف: «أَرَى: می بینم»

۵۶۳. ب: «مَسْرُوراً» حال است و به صورت قید حالت ترجمه می شود.

۵۶۴. الف: فعل ماضی (رَأَيْتُ) + واو حالیه + (فعل مضارع) ← در این فرمول فعل مضارع که در جمله حالیه قرار دارد، به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

۵۶۵. بچه هایش - می بلعد - از بین رفتن

۵۶۶. تماس گرفت - تعمیر کند - تعمیرکار

۵۶۷. موفق شوی - به تنهایی (تنها) ۵۷۲. چادرهای - به یاد می آورم

۵۶۸. انجام - با رضایت ۵۷۳. گریه می کنی - گذشته

۵۶۹. قلّه - عبادت می کرد ۵۷۴. با تعجب

۵۷۰. آرزو دارم - اعضای خانواده ۵۷۵. نامیده می شود - بلند

۵۷۱. که - درد می کند ۵۷۶. قدیمی - گاهی یاد می کند

۵۷۷. الف: گاهی یاد می کند / شاید یاد کند (قَدْ + فعل مضارع: ۱) شاید + مضارع التزامی (۲) گاهی + مضارع اخباری / ب: یاد کنید / ج: یاد نکردید / د: من را یاد کن: اَدْكُرْ (فعل امر) + نی

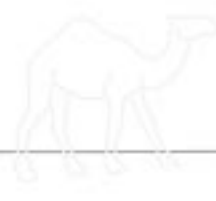
۶۳۱. مُشتاقاً (این پزشک با اشتیاق به خدمت به مردم با خوشحالی به بیمارستان می‌رود).
۶۳۲. مُشتاقات (دانش‌آموزان برای رفتن به خانه‌هایشان مشتاقانه کلاس‌هایشان را ترک می‌کنند).
۶۳۳. وَحیدة (دوستم تنها به جشنواره فیلم می‌رود).
۶۳۴. مُترَدداً (برادرم با تردید، مسافرت شمال را قبول کرد).
۶۳۵. مُتأخِّرین (مسافران با تأخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند).
۶۳۶. وَحیداً (حال است (هرگاه خواستی که در کارت موفق شوی؛ پس تنهایی به آن بپرداز درحالی که به مردم اعتماد نمی‌کنی).
۶۳۷. حَيّاً (انسان نیکوکار زنده می‌ماند، اگرچه در خانه‌های مردگان باشد).
۶۳۸. مُبشِّرین (خداوند پیامبران را بشارت‌دهنده فرستاد).
۶۳۹. «محترمة»: حال اسم یا مفرد
- ترجمه:** «معلم دانش‌آموزان را با احترام در کلاس دوست دارد».

نکته: منظور از حال مفرد همان حال از نوع اسم است.

۶۴۰. «نحنُ مُحبُّو»: جمله حالیه
- ترجمه:** «این کتاب ارزشمند را می‌خوانیم، در حالی که دوستدار آن هستیم».
- یادآوری:** جمله حالیه غالباً با فرمول «و» + مبتدا (ضمیر) + خبر می‌آید.
- مثال:** حَاوَلْنَا وَ نَحْنُ تَعْبُونَ.

۶۴۱. «سریعة»: حال اسم یا مفرد **ترجمه:** «هنگام وقوع مشکلات، دشمنی به سرعت می‌رود».
۶۴۲. «هو یضْحَكُ» و «هو یبکی» جمله حالیه است **ترجمه:** «هرکس گناه بکند، در حالی که می‌خندد، وارد آتش می‌شود، در حالی که می‌گرید».
۶۴۳. «أنتم الأعلىون»: جمله حالیه «و سست نشوید و اندوهگین نشوید در حالی که شما برتر هستید».
۶۴۴. «هم اِشْتَفَلُوا» جمله حالیه
- ترجمه:** «کارگرانی را دیدم، در حالی که به کارشان مشغول بودند».
۶۴۵. «راکبین»: حال مفرد
- ترجمه:** «بعضی مردم دوست دارند که سوار بر قطار یا هواپیما سفر کنند».
۶۴۶. «مظلومین»: حال مفرد **ترجمه:** «مظلومان در میدان جنگ کشته شدند».
۶۴۷. «هم سَلَمُوا»: جمله حالیه **ترجمه:** «همه دانش‌آموزان مقابل معلم ایستادند، در حالی که به زبان عربی به او سلام کردند».
۶۴۸. «هِنَّ ناظراتُ»: جمله حالیه **ترجمه:** «مدیران در گوشه‌ای از سالن نشستند در حالی که بیننده جشن هستند».
۶۴۹. «هوشابُ»: جمله حالیه **ترجمه:** «احمد کتاب‌های مختلفی را می‌خواند، در حالی که جوان است؛ پس اطلاعات بسیاری را یاد خواهد گرفت».
۶۵۰. «مُجدِّتین»: حال مفرد **ترجمه:** «دو دانش‌آموز درس‌هایشان را با تلاش می‌خوانند».
۶۵۱. «أنتم تَتَلَوْنَ»: جمله حالیه **ترجمه:** «خودتان را فراموش می‌کنید در حالی که شما کتاب می‌خوانید».
۶۵۲. الظَّالِمَةُ ← صاحب حال است و صاحب حال یا مرجع حال از جهت جنسیت و تعداد باید با حال مطابق باشد. (هی فرجة: مفرد مؤنث/الظَّالِمَةُ: مفرد مؤنث)
۶۵۳. خاضِعین ← «المؤمنون» به عنوان صاحب حال جمع مذکر است.
۶۵۴. باکبین ← حال باید نکره باشد.

۶۰۳. ب: «عامل» فعل امر است، چون آخر آن ساکن (ث) شده، پس نمی‌تواند اسم فاعل باشد.
۶۰۴. الف: «عامل» رفتار کرد، «عامل» کار کرد.
۶۰۵. ب: در ساختار «قد + مضارع» زمان فعل عوض نمی‌شود، دقت کنید آن را با ماضی نقلی اشتباه نگیرید.
۶۰۶. ب: «عامل» کارگر، «المعامل» رفتارکننده.
۶۰۷. الف: «لَنْ + فعل مضارع» مستقبل منفی می‌سازد و در ترجمه حتماً «نخواهد» می‌گیرد.
۶۰۸. الف: «المفعَل» بر وزن «مفعَل» است و اسم مکان به شمار می‌آید.
۶۰۹. الف: «عَرَفْنَا: شناخته شدیم، شناخته شده‌ایم» حواستان باشد که ماضی ساده را می‌توان به شکل ماضی نقلی ترجمه کرد. «عَرَفَ: شناخت، دانست»، «تَعَرَّفَ علی: شناخت»، «تَعَارَفَ: آشنا شد».
۶۱۰. ب: «مُعَرَّفَ: معرفی کنندگان»، «مَتَعَارَفَ: آشنا شوند».
۶۱۱. الف: «عَرَفَ: شناخت، دانست».
۶۱۲. ب: «عَرَفْنَا: شناختیم»، «عَرَفْنَا: ما را شناخت».
۶۱۳. ب: «تَعَرَّفَ علی: ... را شناخت، بر... شناخت پیدا کرد».
۶۱۴. ب: «عَرَفُوا: فعل امر است و «عَرَفُوا» فعل ماضی است.
۶۱۵. الف: «عَرَفَ: معرفی کرد، شناساند».
۶۱۶. الف: «تَعَارَفَ: آشنا شد».
۶۱۷. ب: مصدر باب «تَفَاعَلَ» است.
- ترجمه متن:** ماهی تیرانداز از شگفت‌انگیزترین ماهی‌ها در شکار است. همانا او قطرات آب را پی در پی از دهانش با نیرویی به هوا رها می‌کند که شبیه به پرتاب تیر است و این تیر آبی را در جهت حشره‌های بالای آب رها می‌کند و هنگامی که حشره روی آب می‌افتد آن را زنده می‌بلعد.
- ماهی تیلاپیا از عجیب‌ترین ماهی‌ها است که از بچه‌هایش دفاع می‌کند، در حالی که با آن‌ها حرکت می‌کند. همانا او در شمال آفریقا زندگی می‌کند. این ماهی بچه‌هایش را هنگام خطر می‌بلعد؛ سپس پس از برطرف شدن خطر، آن‌ها را بیرون می‌آورد.
۶۱۸. چه زمانی ماهی تیلاپیا بچه‌هایش را می‌بلعد؟ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صغارها عِنْدَ الْخَطَرِ. (این ماهی هنگام خطر بچه‌هایش را می‌بلعد).
۶۱۹. ماهی تیرانداز چگونه قطره‌های آب را پرتاب می‌کند؟ تُطْلِقُ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتَتَالِيَةً. (قطره‌های آب را به صورت پی در پی رها می‌کند).
۶۲۰. کدام ماهی از عجیب‌ترین ماهی‌ها در دنیا است؟ سَمَكَةُ التِّيلَپِيَا. (ماهی تیلاپیا)
۶۲۱. چه زمان ماهی تیلاپیا بچه‌هایش را از دهانش بیرون می‌آورد؟ تُخْرِجُ صغارها بَعْدَ زَوَالِ الْخَطَرِ. (بعد از برطرف شدن خطر، بچه‌هایش را از دهانش بیرون می‌آورد).
۶۲۲. ماهی تیلاپیا کجا زندگی می‌کند؟ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَعِيشُ فِي شَمَالِ افْرِيقِيَا. این ماهی در شمال آفریقا زندگی می‌کند.
۶۲۳. محترمین (پدر بزرگم از در وارد شد؛ پس برای او با احترام ایستادیم).
۶۲۴. رَاغِبَةً (هم‌کلاسی‌ام، به دوستم با تمایل کمک کرد).
۶۲۵. سَرِيعاً (دانش‌آموز به سرعت به سؤال مدرّس جواب داد).
۶۲۶. مُفْتَخِرًا (مسافت دوری را برای دیدن پدر و مادرم با افتخار راه رفتم).
۶۲۷. نَاجِحًا (امروز برادر کوچک تو را در کارش، موفق دیدم).
۶۲۸. مُبْتَسِمِينَ (دانش‌آموزان ایرانی، خندان از مسابقه بازگشتند).
۶۲۹. ضَعِيفًا (انسان ضعیف آفریده شد).
۶۳۰. قَرِحًا (کودک با خوشحالی راه می‌رود).



۶۸۶. الف: «تَمَنَّى» فعل ماضی از باب «تَفَعَّلَ» است. (تَمَنَّى - يَتَمَنَّى)

۶۸۷. ب: «أُخْرَى» اسم تفضیل مؤنث و بوزن «فُعْلَى» است که مذکر آن «أَخْرَى» می باشد.

۶۸۸. ب: «أَغْيُنٌ وَ عُيُونٌ» جمع مکسر «عَيْنٌ» و مؤنث معنوی است.

۶۸۹. الف: «تَعَبَّدَ» مصدر باب «تَفَعَّلَ» است نه فعل.

نکته: أَتَى ← يَأْتِي (آمد) أَتَى ← يُؤْتِي (داد)

۶۹۱. ب: به دو فعل «أَقَامَ - يُقِيمُ» و «قَامَ - يَقُومُ» دقت کنید.

۶۹۲. الف: «نَفْسٌ» مؤنث معنوی است.

۶۹۳. الف: «أَفْكِنَةٌ» جمع مکسر است و مفرد آن «مکان» می باشد که مذکر است.

۶۹۴. فاعل - فاعل ترجمه: «حق آمد و باطل نابود شد»

۶۹۵. صفت - حال ترجمه: «مهندس جوان بالبخند در کارخانه ایستاد»

۶۹۶. مبتدا / خبر (بعد از «إِنَّمَا» یا مبتدا و خبر داریم یا فعل و فاعل.)

۶۹۷. فاعل - جار و مجرور

۶۹۸. صفت (اسم «ال» دار پس از مبتدا خبر نیست بلکه یا صفت است یا مضاف الیه.) / خبر / مضاف الیه (ضمایر متصل به اسم حتماً مضاف الیه هستند.)

۶۹۹. فاعل / مفعول / جارو مجرور ترجمه: «اعضای خانواده مقابل تلویزیون نشستند و حاجیان را در فرودگاه مشاهده کردند»

۷۰۰. مفعول / مبتدا / مفعول ترجمه: «و خودتان را فراموش می کنید در حالی که شما کتاب (قرآن) می خوانید»

۷۰۱. فاعل / جارو مجرور / حال / مضاف الیه ترجمه: «مسلمانان در میدان شهر مطالبه کتان برای حقوقشان جمع شدند»

۷۰۲. صفت / مفعول / جمله وصفیه ترجمه: «انسان کوشا با تلاش چیزی را که می خواهد به دست می آورد» جمله ای که پس از اسم نکره می آید و آن را توصیف می کند، جمله وصفیه است که نوعی صفت به شمار می رود.

۷۰۳. مبتدا / مفعول / مفعول / مجرور به حرف جر

ترجمه: «بدگمانی کارها را تباه می کند و ما را به سوی بدی ها راهنمایی می کند»

۷۰۴. حال / مضاف الیه (همیشه پس از «مَع» نقش مضاف الیه می آید.) / مجرور به حرف جر / مضاف الیه ترجمه: «در زندگی ات با صداقت با دیگران سخن بگو»

۷۰۵. مفعول / حال ترجمه: «همانا ما به حق تو را بشارت دهنده و بیم دهنده، فرستادیم»

۷۰۶. خبر / جارو مجرور ترجمه: «دشمنان قادر هستند که بر ما تسلط یابند»

۷۰۷. مضاف الیه / خبر ترجمه: «حزب خدا، همان چیره شدگان هستند»

۷۰۸. فاعل / مفعول ترجمه: «کسانی که ارزش خود را نشانند، هلاک می شوند»

۷۰۹. فاعل / حال ترجمه: «مشرکان با ترس و با پشیمانی فرار کردند»

حواستان باشد که «خائفین» و «نادمین» هر دو حال اند»

۷۱۰. اسم مکان: «المَعْمَلُ» / خبر: «مُعْطَلٌ» ترجمه: «کارگاه قدیمی امروز تعطیل است»

۷۱۱. فاعل: «الْقُلْفَلَةُ» / مجرور به حرف جر: «الْعُرْفَةُ» / حال: «صَامِتَةٌ»

ترجمه: «کودک در اتاق، ساکت بازی کرد»

۷۱۲. اسم مفعول: «مُحْتَرَمٌ» / صفت: «صَبَّارٌ»

ترجمه: «همانا او مردی بسیار صبور و محترم است»

۷۱۳. مفعول: «هذه» / صفت: «الماضية» / مضاف الیه: «أُمٌّ» و ضمیر «یاء» در «أُمِّي»

ترجمه: «ولی تو این واجب دینی را با مادرم در سال گذشته انجام دادی»

۷۱۴. اسم فاعل: «مُرْتَفِعٌ» / مضاف الیه: «جَبَلٌ» ترجمه: «غار بالای کوه بلندی واقع می باشد»

۷۱۵. اسم فاعل: «جَالِسٌ» / اسم نکره: «شَجَرَةٌ» / جالس (قاسم) اسم علم است نه نکره.

نکته: اسم های مثنی و جمع مذکر، اگر «ال» نگیرند و نون آن ها حذف نشده باشد، نکره محسوب می شوند.

۶۵۵. الظَّالِبَاتُ ← «ماشیات» جمع مؤنث است، ولی «الظَّالِبُ» جمع مکسر و مفرد آن مذکر است.

۶۵۶. خَالِصِينَ ← «نا» در «عَفْوَنَا» یا جمع است یا مثنی، پس حال آن مفرد نمی آید.

۶۵۷. التَّلْمِیْذَةُ ← صاحب حال باید معرفه باشد.

۶۵۸. الْفَلَاحُونَ ← صاحب حال باید معرفه باشد.

۶۵۹. هم مَشْغُولُونَ ← «مُزَارِعِينَ» به عنوان صاحب حال، جمع مذکر است.

۶۶۰. «مُجَدَّأ» یا «و هو مُجَدَّأ» درست، زیرا مرجع (المراء) مذکر است.

۶۶۱. خَائِفِينَ ← «زُمَلَاء» جمع «زَمِيلٌ» و مذکر است، ولی «زَمِيلَات» مؤنث است.

۶۶۲. غَاصِبًا ← «هی غاصبه» مؤنث است و مناسب «العدوة» نیست.

۶۶۳. الطُّفَلَاتُ ← صاحب حال باید اسمی معرفه باشد.

۶۶۴. مُشْفِقِينَ ← «هؤلاء» جمع است و هم برای مذکر و هم برای مؤنث کاربرد دارد، ولی چون فعل جمله مذکر است (شَجَّعَ)، حال را نیز جمع مذکر انتخاب می کنیم.

۶۶۵. اگر «مُبْتَسِمَةً» خندان را انتخاب کنیم از لحاظ معنایی مرجع آن «شاعرة» می شود که نکره است و نمی تواند صاحب حال باشد، پس «جميلة» را انتخاب می کنیم که به «القصيدة» برمی گردد و معرفه است.

۶۶۶. ب: «هو» مبتدا است و «جَالِسٌ» خبر و کل «هو جَالِسٌ» جمله حالیه می باشد.

۶۶۷. ب: مُتَتَالِيَةً (پی در پی) بیانگر حالتی برای «قطرات الماء» است، ولی «كثيرة» نقش صفت را برای «قوة» دارد.

۶۶۸. ب: «مُشْفِقًا» حال «معلم» و «دائماً» قید زمان است.

نکته: کلمات «جَدًّا، حَقًّا، دَائِمًا» هیچ وقت حال نمی شوند.

۶۶۹. ب: «بِسْرَعَةٍ» نقش جارو مجرور دارد.

۶۷۰. الف: «رَاغِبًا» حال و «كثيرة» قید است.

۶۷۱. ب: حال مفرد نمی تواند «ال» بگیرد و «المطمئنة» نقش صفت برای «النفس» دارد: «راضية» و «مرضية» هر دو حال اند.

۶۷۲. الف: «الأقوياء» صفت برای «جُنُود» است و حال مفرد «ال» نمی گیرد.

۶۷۳. ب: «رَاكِعُونَ» نقش خبر برای ضمیر «هم» را دارد و کل «هم راکعون» جمله حالیه است.

۶۷۴. الف: «مُعْرَضُونَ» نقش خبر را برای ضمیر «هم» دارد و کل جمله، جمله حالیه است.

۶۷۵. الف: «وَجْهَيْنِ» مجرور به حرف جر است (ب + وَجْهَيْنِ)

۶۷۶. الف: حال مفرد «ال» نمی تواند بگیرد.

۶۷۷. ب: حال به صورت نکره می آید.

۶۷۸. ب: مُزَارِعٌ: مفرد مذکر / مُزَارِعٌ: جمع مکسر «مَزْرَعَةٌ» است.

۶۷۹. الف: «أُمَمٌ» جمع مکسر «أُمَّة» می باشد که مؤنث به شمار می آید.

۶۸۰. ب: «أَوْلَادٌ» فرزندان / جمع مکسر «الْوَلَدُ» پسر، فرزند است.

۶۸۱. ب: «وُقُوعٌ» مصدر مفرد است.

۶۸۲. ب: «إِن - يَنْ» علامت مثنی مذکر و «وَنْ - يَنْ» علامت جمع مذکر است.

۶۸۳. الف: «إِطْلَاقٌ» مصدر باب «إِفْعَالٌ» و مفرد است.

۶۸۴. الف: «تَعَامَلٌ» فعل ماضی از باب «تَفَاعَلَ» است (تَعَامَلَ - يَتَعَامَلُ - تَعَامَلٌ - تَعَامَلُوا)

۶۸۵. ب: «جَرَاءٌ» اسم یک مکان و علم است. اسم علم اگر «ال» یا «تنوین» بگیرد، باز هم اسم علم به شمار می آید.

۷۲۶. ب: «تلك» مبتدا، «السَّمَكَة» وابسته و «حَيَّة» حال است. حواستان باشد که دو کلمه را به عنوان مبتدا، فاعل، مفعول و ... در نظر نگیرید، مثلاً در جمله «يَنْزِلُ مَطَرُ السَّمَكِ» فقط «مطر» فاعل است نه «مطر السمك».

۷۲۷. الف: «خائفاً و مضطرباً» هر دو حال برای «الشارق» هستند.

ترجمه: «دزد شبش را با ترس و با اضطراب گذراند»

۷۲۸. ترجمه: «همه اعضای خانواده با نزدیکان به مکه مکرّمه می‌روند، در حالی که مشتاق به زیارت هستند»

الف: «هم مشتاقون» / ب: «جميع» (اعضاء) نقش مضاف الیه را دارد. / ج: «مع» همیشه مضاف است، ضمناً «مكة» موصوف است و «المكّرمَة» صفت است.

۷۲۹. ترجمه: «بازیکنان قوی ایران به عناوین مناسبی در مسابقه دست یافتند» / الف: «حصلوا» خبر است و «الأقویاء» صفت. / ب: «مسابقَة» مصدر باب «مفاعلة» است و «المناصبَة» صفت و اسم فاعل.

۷۴۰. ترجمه: «مادر، به برادر کوچکم کمک کرد، در حالی که او مضطرب بود» / الف: «الصغير» صفت و «مضطرباً» حال است. / ب: «أخ» (نسبت به ضمیر «ی» مضاف است و برای «الصغير» موصوف است).

۷۴۱. ترجمه: «خواهرم از بیماری شدیدی رهایی یافت، در حالی که به شفای امید نداشت» (امید نمی‌داشت) الف: «هی» مبتدا و «أخت» فاعل است. / ب: «حاذ» بر وزن «قال» و اسم فاعل است. / مجرور به حرف جر: «مرض»

۷۴۲. ترجمه: «روغن خاصی از کبد نهنگ استخراج می‌شود در حالی که در صنعت بعضی مواد استفاده می‌شود» / الف: «يُستَخْرَج» / «مُستَعْمَل» اسم مفعول است. / ب: «مواد» جمع ماده است.

۷۴۳. ترجمه: «دانش‌آموزان را دیدیم، در حالی که درس‌هایشان را مطالعه می‌کردند» / الف: «دروس» مفعول برای فعل «يطالعون» است و «التلاميذ» مفعول برای «رأينا» / ب: «يطالعون» (هم: مبتدا / يطالعون: خبر)

۷۴۴. ترجمه: «آن حاجیان از کنار چادرهایشان برای طواف کعبه عبور کردند» / الف: «مَرَوْا» خبر است و اسم دارای «ال» پس از مبتدا خبر نمی‌شود / ب: «من جنب»

۷۴۵. تَذَهَّبَ ← ب: «تذهب» درباره «العداوة» توضیح می‌دهد؛ پس در صیغه «غایب» است نه مخاطب. / المصائب ← الف: «مصائب» جمع «مُصِيبَة» است و معنای اسم مکان ندارد، ضمناً مضاف الیه برای «وقوع» است نه مفعول.

۷۴۶. تَرْجِعَ ← الف: با توجه به «ک» می‌فهمیم که فعل در صیغه مخاطب است. / سألماً ← الف: «راضياً» و «سألماً» هر دو حال هستند.

۷۴۷. يَزُورُونَ ← الف: فعلی که با (أ) شروع نشود مجهول نیست. / المُنَوَّرَة ← ب: «مُنَوَّرَة» اسم فاعل است و «مُنَوَّرَة» اسم مفعول.

۷۴۸. الف: تَطْلُقُ: مضارع مجهول است (ترجمه: قطرات آب‌رهایمی شود) / قطرات: جمع سالم است / متتاليّة: حال است نه مفعول (قطرات آب، پی‌درپی‌هایمی شود)

۷۴۹. تَذَكَّرَ ← ب: «تذکر» فعل ماضی از باب «تفعل» است نه مضارع. / خيام ← خيام: ب: «خيام» جمع «خيمة» است.

۷۵۰. الف: «مُعَرَّفَ بِأَل» «المُحْسِن» در جمله به معنای صفتی (نیکوکار) است و اسم علم به شمار نمی‌آید. / ب: «مذکر» برای تشخیص مذکر یا مؤنث بودن اسم‌های جمع مکسر به مفرد آن‌ها توجه کنید. (مَنْزِل) / ج: «جمع مکسر» (أموال، أصوات، أبيات و أوقات) با این‌که شبیه جمع مؤنث سالم هستند؛ ولی جمع مکسر هستند.

۷۵۱. الف: «مَزِيدٌ ثَلَاثِي» (فعل ماضی از باب «إفعال» است). / ب: «نکره»، چون بی «ال» است.

۷۵۲. الف: معلوم (مضارع با (أ) معلوم است و با (أ) مجهول) / ب: «مُتَفَرِّجِينَ» «مُر» علامت اسم فاعل است. / ج: «جمع التکسير» (أَفْرِقَة) جمع مکسر «فريق» و مذکر است. / د: مصدر؛ باب همیشه با ۳ حرف اصلی «ف ع ل» نوشته می‌شود (مثلاً باب تفعیل)

۷۱۶. مضاف الیه: السَّيَّارات / خبر: حاذق ترجمه: «تعمیرکار جوان خودرو، ماهر است»

۷۱۷. مبتدا: كُلُّ / مضاف الیه: نَفْسِ، المَوْت / اسم فاعل: ذائِقَة

ترجمه: «هر نفسی چشنده مرگ است»

۷۱۸. فاعل: أولئك / مفعول: قَاعَة / حال: مُبْتَسِمِينَ / مصدر: إمتحان / حواستان باشد که مضاف و مضاف الیه نداریم، چون اسم اشاره مضاف نمی‌شود و اسم «ال» دار بعد اسم اشاره نقش وابسته (تابع) دارد.

ترجمه: «آن دانش‌آموزان با لبخند، سالن امتحان را ترک کردند»

۷۱۹. اسم مکان: مَلْعَب / اسم فاعل: مُتَفَرِّج، الفائز

۷۲۰. اسم مفعول: المُكْرَمَة / اسم فاعل: مُسْلِم / مفعول: مَكَّة، ضمیر «ها» در «يَزُورُها» / صفت: المُكْرَمَة: «كُلُّ» مبتدا است و «يشتاق» خبر. دقت کنید که «يتذکر» خبر نیست، چون در ترجمه قبل از آن حرف «که» می‌آید. ترجمه: «هر مسلمانی که هنگامی که مکه مکرّمه را به یاد می‌آورد، مشتاق می‌شود که آن را زیارت کند»

۷۲۱. مبتدا: تلك / مفعول: عَزَمَ / جمع مکسر: أهداف

ترجمه: «آن اتفاق اراده‌اش را برای رسیدن به هدف‌هایش ضعیف نکرد»

۷۲۲. مضاف الیه: الصَّدِيق / حال: وَحِيداً ترجمه: «و هرکس که لغزش دوست را تحمل نکند، تنها می‌میرد»

۷۲۳. مفعول: ضمیر «یاء» در تَوَلَّمَنِي (تَوَلَّم + نی) / مبتدا: أَنْتَ / مضاف الیه: ضمیر «یاء» در «رجلی»

۷۲۴. مجرور به حرف جر: الذَّهْر / حال: خالِصاً

ترجمه: «از روزگار یاد گرفتیم که مردم را خالصانه ببخشم»

۷۲۵. اسم مبالغه: سَيَّارَة / اسم مکان: مَوْقِف / اسم مفعول: مُعْظَلَة

۷۲۶. ب: «إِنْتَصَرَ» فعل ماضی و «سهلاً» حال است.

ترجمه: «قوی‌ترین مردم کسی است که به آسانی بر خشم خود پیروز شود» / الف: ضمیر «ی» در «قدرتی» مضاف الیه است و «هی موهبة» جمله حالیه. در این جمله «موهبة» خبر برای «هی» است. ترجمه: «من توانایی را در درس خواندن یافتیم، در حالی که برای من موهبتی است»

۷۲۸. ب: «حَزِيناً» و «مَایُوساً» هر دو حال برای «صدیقی» هستند. دقت کنید که بعد از حال، صفت نمی‌آید. ترجمه: «دوستم در کارش شکست خورد و اندوهگین و ناامید نماند، پس به کارش ادامه داد»

۷۲۹. ب: «راضیة» و «مرضیة» حال برای «نَفْسِ» هستند ترجمه: «ای نفس اطمینان یافته با رضایت و مورد رضایت به سوی پروردگارت برگرد»

۷۳۰. الف: «هذا» مبتدا، «العمل» وابسته یا تابع و «عاقبة» خبر و «مَنْ» مضاف الیه است. ترجمه: «این کار، عاقبت کسی است که نیازمندان و یتیمان را فراموش کرد»

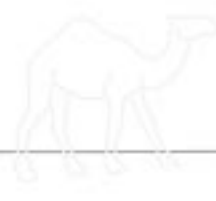
۷۳۱. ب: کلمات «مَكَّة، المَدِينَة و مَرَّة» موصوف و «المکرمَة» و «المنوَّرة» و «أخری» صفت هستند. ترجمه: «به زیارت خانه خدا مکه مکرّمه و مدینه منوره یک بار دیگر مشرف می‌شوم»

۷۳۲. الف: نقش «نا» اول به اسم چسبیده و مضاف الیه است: «نا» دوم به فعل امر چسبیده و مفعول است. ترجمه: «پروردگار در دنیا و آخرت به مانیکی عطاکن»

۷۳۳. ب: «هم» به اسم چسبیده و مضاف الیه است و «ها» به فعل چسبیده و نقش مفعول دارد.

۷۳۴. ب: «أَمُّ» مفعول برای فعل «تُسَاعِدُ» می‌باشد. (به مادرش کمک می‌کند). ضمناً (أداء) مجرور به حرف جر است نه جار و مجرور.

۷۳۵. ب: «مُضَنع» موصوف، «کبیر» صفت، «يُضَنع» فعل مجهول و «أطعمة» مضاف. دقت کنید که «نُجِبَ» مضارع معلوم است. ترجمه: «کارخانه بزرگی داریم که در آن غذای حیوانات ساخته می‌شود و این کار را دوست داریم»



۱۵۰۵. «اِسْتَلَمَ»: الف ← فعل ماضی برای ضمیر هو «مفرد مذکر غایب» است.
 «الشَّرِيفَةُ»: ب ← اسم فاعل نیست و برای اسم قبل خود نقش صفت را دارد.
 ۱۵۰۶. «لَا تَعْمُرُ»: الف ← مفرد مؤنث غائب و خبر جمله است.
 «الْمُتَكَبِّرُ»: ب ← اسم فاعل و معرفه از نوع «ال» است. / «الْجَبَّارُ»: ب
 ۱۵۰۷. «اِسْتَدَّ»: الف ← از باب «افتعال» است، ضمناً فاعل هیچ‌گاه قبل از فعل نمی‌آید، پس «الشَّرْطِيُّ» فاعل نیست.
 «الْمَلْعَبُ»: الف ← اسم مکان و مضاف الیه است.
 «الزَّيَاضِيُّ»: ب ← اسم معرفه به «ال» است.
 ۱۵۰۸. ترجمه: «نوعی از ماهی در آفریقا یافت می‌شود که خودش را هنگام خشک سالی پنهان می‌کند.» الف: مجهول / ب: مؤنث (نام شهرها، کشورها و قاره‌ها همگی مؤنث هستند.) / ج: مفعول
 ۱۵۰۹. ترجمه: «خوبی‌های دیگران در خاطرات و دل‌های مامان‌دگار خواهد گردید.»
 ۱۵۱۰. الف: مفرد مؤنث غائب / ب: جمع مؤنث سالم / ج: مجهول
 ترجمه: «بهترین برادرانمان همیشه هنگام سختی‌ها شناخته شدند» الف: مؤنث (با توجه به این‌که مفرد المصائب، مصیبه است، بنابراین مؤنث می‌باشد.) / ب: مجهول / ج: جمع تکسیر «إخوان یا إخوة» جمع مکسر «أخ» است.
 ۱۵۱۱. ترجمه: «هرگاه خدا نابودی مورچه را بخواهد، دو بال برایش می‌رویاند.»
 الف: مَعْرِفٌ بِالْعَلَمِيَّةِ / ب: مُضَافٌ إِلَيْهِ / ج: إفعال (أُنْبِتَ، يُنْبِتُ، إنبات)
 ۱۵۱۲. مُؤَدِّين ← اسم فاعل غلط است. ← اسم مفعول است.
 ۱۵۱۳. الإجلال (مصدر و مفرد است).
 ۱۵۱۴. يُعَلِّمُ ← فعل مضارع از باب «تفعیل» است. (عَلَّمَ، يُعَلِّمُ، عَلَّمَ، تَعْلِيم) / ۱۵۱۵. تَمَرَّدَ ← فعل ماضی از باب «تَفَعُّل» است. (تَمَرَّدَ، يَتَمَرَّدُ، تَمَرَّدَ، تَمَرُّد) / ۱۵۱۶. اللَّثِيْمَات ← جمع مکسر غلط است. ← جمع مؤنث سالم است.
 ۱۵۱۷. الضَّيْن ← المَعْرِفُ بِالْ غلط است. ← اسم علم است.

نکته: اسم‌های علم، اگر «ال» و تنوین بگیرند، باز هم اسم علم به شمار می‌آیند.

۱۵۱۸. الظَّيْرَان ← مثنی مذکر غلط است. ← مفرد مذکر است. («ظَيْرَان» مصدر است).
 ۱۵۱۹. الْعُظْمَى ← «الْعُظْمَى» بوزن «فُعْلَى» می‌باشد که اسم تفضیل مؤنث است.

پاسخ آزمون اول شماره ۱ نوبت اول / تألیفی

۱. تباهی ۲. پناه برد ۳. صحنه ۴. آویخت
۱. أَقْوَى
- سایر گزینه‌ها جمع مکسر هستند: کتف‌ها، چادرها، نیرومندترین، نقش‌ها و نگاره‌ها
۱. الْأَزْجَل (پاها) ۲. الْقُرْبَان (قربانی)
۱. صِرَاع (کشمکش) ≠ يَسْلَم (آشتی) ۲. صَيْد = فَرِيَسَة (شکار) ۳. فَشِل (شکست خورد) ≠ اِنْتَصَرَ (پیروز شد)
۱. پس او را در آتش انداختند، پس خداوند او را از آن [آتش] نجات داد. ۲. هیچ دینی ندارد کسی که هیچ عهده‌ی ندارد. ۳. و سست نشوید و اندوهگین نشوید در حالی که شما برتر هستید. ۴. هنگامی که مردم را می‌بینم هر خاطره‌ای از مقابل چشمانم می‌گذرد. ۵. هنگامی که حشره بر روی سطح آب می‌افتد او را زنده می‌بلعد. ۶. غار بالای کوه بلندی واقع می‌شود (قرار دارد) که تنها نیرومندان (افراد نیرومند) می‌توانند از آن بالا بروند.

۱۴۹۰. ب: در این عبارت، دو جمله شرطی است: «مَنْ سَعَى رَعَى»
 فعل شرط جواب شرط
 «من لزم المنام رأي الاحلام»: «المنام» و «الاحلام» مفعول هستند.

فعل شرط جواب شرط

- ترجمه: «هر کس تلاش کند بهره‌مند می‌شود و هر کس بخوابد رؤیا می‌بیند.»
 ۱۴۹۱. ب: «لبون» صفت برای «حيوان» است و «يقدر» جمله وصفی است.
 ترجمه: «خفاش حیوان پستانداری است که قادر به پرواز می‌باشد.» (می‌تواند پرواز کند).
 ۱۴۹۲. الف: برای مجرور به حرف جر، فقط اسم پس از حرف جر را انتخاب می‌کنیم: «إجلال، معلّم»
 ترجمه: «آموزگار و ادب آموزنده خویشتن از آموزگار و ادب آموزنده مردمان در گرامی داشتن شایسته‌تر است.»
 ۱۴۹۳. ب: «هو» مبتدا است. مَنَعَ + نى (مفعول) / أَجِبَ + ها (مفعول)
 ترجمه: «او پزشک ماهری است و من را از بیشتر غذاهایی که آن‌ها را دوست دارم، منع کرد.»
 ۱۴۹۴. ب: ۴ ترکیب اضافی داریم: حول بيت / بيت الله / أداء مناسك / مناسك الحج ترجمه: «حاجیان چندین مرتبه دور خانه خدا برای انجام مراسم حج طواف کردند.»
 ۱۴۹۵. ترجمه: «تمام حروف در لهجه‌های عربی عامیانه، بسیار موجود است.»
 الف: اِسْمُ الْمَفْعُول / ب: كُلُّ / ج: الدَّارِجَة
 ۱۴۹۶. ترجمه: «سختی‌ها چهره انسان فرومایه و فروتن را برای ما آشکار می‌سازد.» الف: اللَّثِيم / ب: وَجَه / ج: تَبَيَّن (تَبَيَّنَ، تَبَيَّنَ، تَبَيَّنَ)
 ۱۴۹۷. ترجمه: «این مزرعه بزرگی است، که محصول‌ها و میوه‌های گوناگونی از آن برداشت می‌شود.» الف: تُخَصَّدُ / ب: مَحَاصِيل (مفردش «محصول» است.) / ج: فَوَاكِه، مَزْرَعَة / د: هذه
 ۱۴۹۸. ترجمه: «حجم خرس پاندا هنگام تولد کوچک‌تر از موش است.»
 الف: «دُب» و «الولادة» مضاف الیه هستند. / ب: أَصْغَر / ج: مِنَ الْفَأْرِ (عنده حرف نیست؛ بلکه یک اسم است).
 ۱۴۹۹. ترجمه: «دوست به دلیل خواری یا عیبمان ما را رها می‌کند؛ زیرا کسی به جز خداوند، کامل نیست.»
 الف: أَحَد / ب: ضمير «نا» با مضارع آمده و مفعول است. / ج: الضَّدِيق

نکته: افعال ناقصه (کان، صار، ليس، أصبح) فاعل و مفعول ندارند.

۱۵۰۰. ترجمه: «باید خواندن شعرهای زیبای فارسی را به خوبی یاد بگیریم.»
 الف: تَعَلَّمَا / ب: قِرَاءَة / ج: الْفَارْسِيَّة، حَسَنًا
 ۱۵۰۱. ترجمه: «پزشک من را از خوردن غذاهای زیان‌آور به‌طور کامل منع کرد.»
 الف: «ی» مفعول است و «الطبيب» فاعل است. / ب: ضمير «ياء» / ج: لِلنَّوْع (چون با صفت (کاملاً) آمده است).
 ۱۵۰۲. ترجمه: «کسی که خدا را خوب شناخت، می‌داند که او منبع هر نیرویی است.»
 الف: لِلتَّأْكِيد / ب: الله
 ۱۵۰۳. «الظَّالِمَات»: الف ← اسم ابتدای جمله مبتدا است نه فاعل.
 «نَجَحْنَ»: الف ← با (نَ) شروع نشده که مجهول باشد.
 ۱۵۰۴. «طَافَ»: الف ← الإمام نقش مبتدا را دارد.
 «الأعظم»: الف ← «أعظم» مضاف الیه برای «طواف» است. (جمع مکسر اسم‌های تفضیل مذکر غالباً بر وزن «أفَاعِل» می‌باشد)